



اعتقاد نموده بودی و حال دیگر سخن اعتقاد نمودی زیرا که تو در اول مناظره قرار دادی که سبب علم و موجب افتخار خلاف مجرد طور است  
 در بعضی از از منده و اشتها و آن در میان اهل زمان و چیزی دیگر با آن ضم نمودی و اشتراط موصوف خاص نموده بودی و حال که من سخن سخن  
 ساختم و از مصلحت اعتقاد و انداختم از روی عجز شایخی دیگر و بهر موصوف مثبت گردیدی و ندانستی که اتفاق تدریسی بدیلی دلیل القطع  
 سزاوار در ادب مناظره امارات اختلاف مقال است با آنکه اگر فرض خاص با عرفان تو موجب اختلاف در سزاوار مجال تواند بود پس تو اندر بود که نظر  
 پیغمبر نصیحتی دیگر که ضبط شرح او نماید و علم مجال و بعضی از امت فرض باشد همچنانکه در او اندک که فرض آن مخصوص بعضی است و چون سخن  
 با بنیام رسید قاضی حکم منقطع و بهر وقت گردید مؤلف گوید که از کلام شیخ در بنیام ظاهر شد که آنچه در کتاب قدسیده مرتضی منسوب است از آن  
 که در علم غیر من خبر متواتر شرط نموده که سامع را بشود یا تعلیمی که منافی تحقیقا آنچه باشد بیشتر از آن بمنصیده باشد از کلام شیخ در بنیام  
 ما خود است و فرض رسید مرتضی نیز از اشتراط آن شرط محافظت بر تواتر سخن حلی است که در شان حضرت امیر وارد گردیده مانند قول حضرت  
 رسالت در حال شارت آن شایسته مندر خلافت و امارت سکوا علی اعلی با مره المؤمنین و قول او هذا خلیفقی  
 فیکم بعد موتی فانه مواله و اهل مواله و حال آنکه افاده علم بیک مستعدان خلاف آنرا از کذب و فرض تهیه چنانکه در خواص اهل  
 و خوالج یا از جهت تعلیق چنانکه در عوام ایشان و سخن این شرط ضروری است زیرا که ظاهر است که حصول علم از استماع خبر متواتر بر وجهی  
 نیست با نظیرین که علت بوجه آن باشد بلکه بوجه عادت یا نظیرین است که افاده بیک نفس را قابلیت افاضه علم از جانب استعمال امری  
 شخص نفس مجزیه را اعتقاد کرده باشد از روی شبهه یا تعلیق چگونه او را از آنچه علم حاصل خواهد شد و لذا اخباریکه مسلمانان از نبوت حضرت  
 پیغمبر سهو و نقصان گیرسانند افاده علم ایشان بیک اگر گویند بنا بر آنچه مذکور شد لازم میآید که علم حاصل شود و وجود بلدان کبابا منصفند و در  
 خبر متواتر زیرا که جایز است که در آنچه نیز شده قائم شده باشد جواب گوئیم که آن اخبار از بلاد کسره و جودش عظیم از آن قبل است که بشود  
 آنها روی چه وسیع عاقل ماعنی بر اعتقاد نفسی نهایتست بخلاف ما مخرج و امثال آن با جمله ماده نقصان که در تحقیق و الله الموفق از جمله  
 و از جمله مناظر شیخ که با فاضل کسی واقعه است که حاصل نکور از او پرسید که دلیل شایسته بر صدا دامت بیکر شیخ گفت  
 دلیل بسیار است اما من آنچه قریب نفهم است مذکور میازم و آن اینست که جهت اجماع نموده اند بر آنکه امام محتاج با امام دیگر نیست و اجماع  
 بر آنکه ابو بکر بر سر گرفت و گفت که فاینا مستقیمت فاینا یعوقی ان احوجت فقیق مؤلف یعنی من امام شما  
 شده ام در حالتی که به از شماستیم پس اگر در کاری کشاری مستقیم ما هم را است بکنید اگر اعراف و کجی از من ظاهر شود میراد است ساری  
 و حاصل اینکلام اعراف اوست بجاخت خود بسوی بعثت و بر عاقل پوشیده نیست که هر که بعثت خود محتاج باشد اجماع خواهد بود امام  
 و هر گاه ثابت شد احتیاج ابو بکر با امام باطل شد امامت او با جماعی که منقد شده در باب احتیاج امام با امامی دیگر و چون کتب حاضر و مسطور است  
 یکی از حاضران که فرار از امام دشت و متعلق مذکور بود در مقام ایراد نقص و معارضه شده گفت که امت اجماع نموده اند بر آنکه نیز قاضی محتاج  
 بقاضی دیگر و احتیاج با میری دیگر نیست و بنا بر اهل شما باید که گفته و امر از غیر معصوم از خطا باشد یا از دایره متابعت اجماع پرورن باید  
 رفت شیخ در جواب گفت که سکوت سایل اول بهتر از این سخن تو بود و گمان آنست که خطای من سخن ای بر تو پوشیده باشد بنا بر این مسئله  
 خلاف آنست که تو گمان برده زیرا که امت متفق اند بر آنکه قاضی که در مرتبه از امام است مگر آنکه مراد تو قاضی امیر نفس امام باشد که آن  
 چنین قاضی امیر محتاج بقاضی امیر دیگر نیست بلکه بعوث صحت و کمال خود از ایشان بیار است نسبت الذی کفر و اتم آنکه قریب است  
 مناظره دیگر که جناب شیخ با ابو حمزه شطوی که او نیز از معتزبان خویش است آن اینست که از شیخ پرسید که آیا اجماع واقع نیست بر آنکه ابو بکر  
 و عمر ظاهر اسلام بوده اند شیخ گفت اجماع و نسبت بر این وجه که ایشان بر ظاهر اسلام بوده اند و بعضی از از منده اما آنچه در سایر احوال از منده  
 بظاهر اسلام بوده اند اجماع بر آن نیست چرا که اجماع و نسبت بر آنکه پیش از اسلام سالها بر کفر بوده اند و جمعی شریرا نند که بعد از اظهار اسلام  
 بسبب کار نفس حلی که در شان حضرت امیر المؤمنین واقع شده کافر شدند و در زمان حضرت سالت انوار اتفاق از ایشان ظاهر شد شطوی  
 اظهار انصاف نموده گفت باین تقریر باطل شد آنچه میخواستیم که از انبای سخن سازم شیخ گفت من نیز همینم که چه خواهی گفت و اینست که  
 بر تو بسته از جمله مناظر شیخ است که روزی بخانه شریف بغداد ابو جده محمد بن محمد بن طاهر رفت و یکی از متفقه که در او در آن  
 میخفت از شیخ پرسید که نسبت شما است که حضرت رسول معصوم و از خطا و مبرا از اولی و ثانوی از سهو و غلط و کامل نفس نفس مستغنی  
 مندر بعثت خود بوده و حال آنکه خدا تعالی او را با استعانت مشورت از بعثت خود امر فرموده و گفته و شاد و ذیهم فاذا اعزمتک

تا فرموده بودی و حال دیگر سخن اعتقاد نمودی زیرا که تو در اول مناظره قرار دادی که سبب علم و موجب افتخار خلاف مجرد طور است  
 در بعضی از از منده و اشتها و آن در میان اهل زمان و چیزی دیگر با آن ضم نمودی و اشتراط موصوف خاص نموده بودی و حال که من سخن سخن  
 ساختم و از مصلحت اعتقاد و انداختم از روی عجز شایخی دیگر و بهر موصوف مثبت گردیدی و ندانستی که اتفاق تدریسی بدیلی دلیل القطع  
 سزاوار در ادب مناظره امارات اختلاف مقال است با آنکه اگر فرض خاص با عرفان تو موجب اختلاف در سزاوار مجال تواند بود پس تو اندر بود که نظر  
 پیغمبر نصیحتی دیگر که ضبط شرح او نماید و علم مجال و بعضی از امت فرض باشد همچنانکه در او اندک که فرض آن مخصوص بعضی است و چون سخن  
 با بنیام رسید قاضی حکم منقطع و بهر وقت گردید مؤلف گوید که از کلام شیخ در بنیام ظاهر شد که آنچه در کتاب قدسیده مرتضی منسوب است از آن  
 که در علم غیر من خبر متواتر شرط نموده که سامع را بشود یا تعلیمی که منافی تحقیقا آنچه باشد بیشتر از آن بمنصیده باشد از کلام شیخ در بنیام  
 ما خود است و فرض رسید مرتضی نیز از اشتراط آن شرط محافظت بر تواتر سخن حلی است که در شان حضرت امیر وارد گردیده مانند قول حضرت  
 رسالت در حال شارت آن شایسته مندر خلافت و امارت سکوا علی اعلی با مره المؤمنین و قول او هذا خلیفقی  
 فیکم بعد موتی فانه مواله و اهل مواله و حال آنکه افاده علم بیک مستعدان خلاف آنرا از کذب و فرض تهیه چنانکه در خواص اهل  
 و خوالج یا از جهت تعلیق چنانکه در عوام ایشان و سخن این شرط ضروری است زیرا که ظاهر است که حصول علم از استماع خبر متواتر بر وجهی  
 نیست با نظیرین که علت بوجه آن باشد بلکه بوجه عادت یا نظیرین است که افاده بیک نفس را قابلیت افاضه علم از جانب استعمال امری  
 شخص نفس مجزیه را اعتقاد کرده باشد از روی شبهه یا تعلیق چگونه او را از آنچه علم حاصل خواهد شد و لذا اخباریکه مسلمانان از نبوت حضرت  
 پیغمبر سهو و نقصان گیرسانند افاده علم ایشان بیک اگر گویند بنا بر آنچه مذکور شد لازم میآید که علم حاصل شود و وجود بلدان کبابا منصفند و در  
 خبر متواتر زیرا که جایز است که در آنچه نیز شده قائم شده باشد جواب گوئیم که آن اخبار از بلاد کسره و جودش عظیم از آن قبل است که بشود  
 آنها روی چه وسیع عاقل ماعنی بر اعتقاد نفسی نهایتست بخلاف ما مخرج و امثال آن با جمله ماده نقصان که در تحقیق و الله الموفق از جمله  
 و از جمله مناظر شیخ که با فاضل کسی واقعه است که حاصل نکور از او پرسید که دلیل شایسته بر صدا دامت بیکر شیخ گفت  
 دلیل بسیار است اما من آنچه قریب نفهم است مذکور میازم و آن اینست که جهت اجماع نموده اند بر آنکه امام محتاج با امام دیگر نیست و اجماع  
 بر آنکه ابو بکر بر سر گرفت و گفت که فاینا مستقیمت فاینا یعوقی ان احوجت فقیق مؤلف یعنی من امام شما  
 شده ام در حالتی که به از شماستیم پس اگر در کاری کشاری مستقیم ما هم را است بکنید اگر اعراف و کجی از من ظاهر شود میراد است ساری  
 و حاصل اینکلام اعراف اوست بجاخت خود بسوی بعثت و بر عاقل پوشیده نیست که هر که بعثت خود محتاج باشد اجماع خواهد بود امام  
 و هر گاه ثابت شد احتیاج ابو بکر با امام باطل شد امامت او با جماعی که منقد شده در باب احتیاج امام با امامی دیگر و چون کتب حاضر و مسطور است  
 یکی از حاضران که فرار از امام دشت و متعلق مذکور بود در مقام ایراد نقص و معارضه شده گفت که امت اجماع نموده اند بر آنکه نیز قاضی محتاج  
 بقاضی دیگر و احتیاج با میری دیگر نیست و بنا بر اهل شما باید که گفته و امر از غیر معصوم از خطا باشد یا از دایره متابعت اجماع پرورن باید  
 رفت شیخ در جواب گفت که سکوت سایل اول بهتر از این سخن تو بود و گمان آنست که خطای من سخن ای بر تو پوشیده باشد بنا بر این مسئله  
 خلاف آنست که تو گمان برده زیرا که امت متفق اند بر آنکه قاضی که در مرتبه از امام است مگر آنکه مراد تو قاضی امیر نفس امام باشد که آن  
 چنین قاضی امیر محتاج بقاضی امیر دیگر نیست بلکه بعوث صحت و کمال خود از ایشان بیار است نسبت الذی کفر و اتم آنکه قریب است  
 مناظره دیگر که جناب شیخ با ابو حمزه شطوی که او نیز از معتزبان خویش است آن اینست که از شیخ پرسید که آیا اجماع واقع نیست بر آنکه ابو بکر  
 و عمر ظاهر اسلام بوده اند شیخ گفت اجماع و نسبت بر این وجه که ایشان بر ظاهر اسلام بوده اند و بعضی از از منده اما آنچه در سایر احوال از منده  
 بظاهر اسلام بوده اند اجماع بر آن نیست چرا که اجماع و نسبت بر آنکه پیش از اسلام سالها بر کفر بوده اند و جمعی شریرا نند که بعد از اظهار اسلام  
 بسبب کار نفس حلی که در شان حضرت امیر المؤمنین واقع شده کافر شدند و در زمان حضرت سالت انوار اتفاق از ایشان ظاهر شد شطوی  
 اظهار انصاف نموده گفت باین تقریر باطل شد آنچه میخواستیم که از انبای سخن سازم شیخ گفت من نیز همینم که چه خواهی گفت و اینست که  
 بر تو بسته از جمله مناظر شیخ است که روزی بخانه شریف بغداد ابو جده محمد بن محمد بن طاهر رفت و یکی از متفقه که در او در آن  
 میخفت از شیخ پرسید که نسبت شما است که حضرت رسول معصوم و از خطا و مبرا از اولی و ثانوی از سهو و غلط و کامل نفس نفس مستغنی  
 مندر بعثت خود بوده و حال آنکه خدا تعالی او را با استعانت مشورت از بعثت خود امر فرموده و گفته و شاد و ذیهم فاذا اعزمتک

و کلام

توکل علی الله

وعدو

وعدو

وعدو

توکل علی الله شیخ در جواب گفت که مشورت حضرت رسالت با اصحاب خود تا زجت حسیب با در میان و قهار او بان بود  
 تو تو هم کرده بلکه از یکدیگر امری دیگر است که میان آن خواهم نمود چه ظاهر است که هرگاه آنحضرت مصمم از یکدیگر باشد با اتفاق و مامون از نصیحت  
 باشد نزد مخالفان و با اتفاق نیز با کل خلق باشد و رایی و بهتر و عقل او و افرتر و تدبیر او و حکمت باشد و موافق و معارض میان او و خدا تعالی آن  
 و ملائکه تواتر بر او نازل میشده باشد و او را از جنایای امور و مصالح جمهر و اخبار میکرده میباشد چگونگی نجاتش از آنکه او را حاجت اقتدا باقیان  
 رایی از رحمت خود که بچندین مرتبه در صفات مذکوره از او کترند و مقررات است که حکیم گاهی از طریق تنگنا و دستانت مشورت نماید که  
 یقین باطن آن کند که آنقدری که او تدبیر و کمال عقل از او بیشتر است تا هرگاه دانند که باید او را مورد مذکوره از او فرورست است حاجت او  
 بظاهر و جوی ندارد و از مضمون آنکه گریه تیر تنبیه بر آنچه کفایت حاصلست زیرا که خدا تعالی گفته که و شاورهم فی الامر فاذا اخبرت فقل  
 علی نه وقوع فعل را بعزم آنحضرت منوط ساخته نه برای مشورت ایشان اگر امر خدا بمشورت ایشان جبهه استفاده از برای ایشان  
 هرگز نیست میفرموده فایذا شاوروا علیک فاعمل فاذا اجمعوا علی امر فامضیه و مانند آن از عباراتیکه دلالت کند بر مطلق  
 ساختن فعل مشورت در ای ایشان نه آنکه آنرا معلق سازد بعزم آنحضرت که محقق با دست و امان و جام کردن خدا تعالی حضرت پیغمبر  
 مشورت ایشان چنانکه وعده بیان آن شده است که مراد حق سبحانه و تعالی آنست که مشورت سبب الفتایشان کرد و در آنجا  
 تدبیر امور را یاد گیرند و با او اب خداوندی متادب شوند نه آنکه آنحضرت مشورت ایشان حاجت بود و ایضا میتواند بود که وجه آن باشد که چون  
 خدا تعالی حضرت رسالت را نگاه ساخته بود از آنکه بعضی از منافقان صحابه در مقام فساد کار و مدد و تقارن و دوستی افراطی بسیار زد و خطا  
 آنرا بنیان میدادند و در هر هم بنیان شان و سعی بسیار میکردند و از با عیان نمودن همانهم با آنحضرت شناسانیدند چنانکه آیه و  
 من اهل الذمیه مردوا علی التیفاق لا تعلمهم سنعتینهم مترتبین ثم یردون الی عذاب عظیم از آن خبریده  
 و قول و عزوجل که فایذا ما انزل سوره نظر بعضهم الی بعض هل یرئکم من احدی ثم انصرفوا صرختهم فایذا  
 یاهم قوم لا یفقهون و بعد از آن فرموده که یخلفون لکم لیرضوا عنکم فان رضوا عنکم فان الله لا یرضی عن القوم الفاسقین  
 و یخلفون بالله انهم لمینکم و ما هم منکم و لکنهم قوم یفرقون و قال عزنا من ذل انهم یخفون لجنهم  
 فان یقولوا سمعنا یعظیم کانتهم خشیه سنه یحبون کل صبه علیهم هم العذوقاخذهم فان الله انذ یوفون  
 و قال عزنا فایذا ما انزل سوره کادرون و بعد از آنکه علی الاجمال از حال منافقان خبر آن رسول متعالی ابان خبر داده با و گفته که  
 و لو نشاء لآدریناکم فلعرفنکم فیما هم و لنعرفنکم فی لیون القول و آنحضرت با این آیات راه نموده با ایشان سیاهی  
 حال ایشان و صادرات اقوال و افعال ایشان را طریق معرفت حال ایشان ساخته و بعد از این تفصیل و جعل آنحضرت امر مشورت ایشان  
 نموده تا آنکه سخنان عرض کرده بیوده ایشان ظاهر شود بر باطن ایشان اطلاع یابد زیرا که کنون ضمیر هر یک از اصحاب خیر اندیش و منافق خبا  
 کیش از تقریر و بیان و فلتات لسان او ظاهر میشود و چون خدا تعالی مشورت آنحضرت بطریق معرفت حال ایشان نموده و مشورت ایشان  
 در اساری بعد ناشی از نیتهای آلوده بود و لاجرم در مقام کشف اسرار و بتک تاسار ایشان نموده و تیر آنحضرت سز نشانیان کرده فرموده  
 ما کان للبیان بکون له انشرحیحی فینما الارض تیدن عرض الدنيا و الله یزید الاخرة و الله عزیز حکیم  
 لولا کتاب من الله سبق لمتکم فیما اخذتم عذاب عظیم پس یکی دیگر از حاضران که او را جراحی میگفت متوجه شیخ شد و گفت  
 سبحان الله تراکان است که ابوبکر و عمر از اهل اتفاق بوده اند ما شاکه چنین باشد و ما کان بهاریم که تو اطلاق اتفاق بر ایشان کنی و چگونه  
 مناقق توان گفت و حال آنکه در روز بعد از غیر ایشان طلب مشورت نمود و با بحد سبب سبب اتفاق بر ایشان خبریم قاتب تلخ  
 آن میباشد و صواب است که اعتماد بر او اول نماید جناب شیخ گفت که این قسم سخنان لایق با باب نظر و استدلال نیست و مجرب  
 شدن بعضی حسن ظن با وفایه در دفع اشکال دارد با آنکه من بیان جبهانی طریقه انجبال هموده ام و شخصی معتبر را ذکر کرده ام و در کتاب  
 تفصیل تو نمودی و تمهید بر سبب جناب خود افزودی و علی ای حال این احتمال استدلال باید فرمود و بخت بر آن مقتضی از کمال  
 حاصل نموده و شرط اعتقاد و محبت علی بان محض از حق باطل این باطل کان زهوا و از جمله حکایات مفیده شیخ رحمانه است  
 در مجالس خود از ابوبکر و عمر و حسن و علی و امیرالمؤمنین و امیرالمؤمنین و امیرالمؤمنین و امیرالمؤمنین و امیرالمؤمنین و امیرالمؤمنین  
 که سوال نماید از آنکه هرگز که از ابوبکر در قار واقع شد و حضرت رسالت بقول خود لا تخزن از آن نمی نمود طاعت بود یا صحبت کرد

طاعت بود پس نهی آنحضرت منع از طاعت باشد و اگر صحبت بود پس عصیان او بکبر ثابت باشد ابو محسن گوید که چون آن بزرگوار  
از او شنیدیم گفتیم که امر و زجر او بگذار و پیش از ترس خود برو و از او سواکن کن که خوفی که موسی ابو دوح حق تعالی بقول خود لا تخف من فرمود  
طاعت بود یا صحبت که طاعت بود پس نهی آنحضرت منع از طاعت کرده باشد و اگر صحبت بود صحبت موسی لازم آید آنست که  
رئیس خود رفت و چون باز آمد گفتیم که رئیس تو از سوال چه جواب داد گفت صحبت نمود که دیگر ما با او صحبت نکنیم و بعد از نقل حکایت کرد  
جناب شیخ فرموده که صحبت این زمین ظاهر نیست و دور نیست که ابو محسن آنجا تیر از پیش خود وضع کرده باشد و اگر رهت بود کسی بگوید  
از روی سبب محض آنست که او را از ترس در دفع معارضه ابو محسن تقصیر خودی نمود و آنچه بنا بر مریه است که ابو محسن چون آنحضرت  
خود را قوی گمان برده است که بوضع آن حکایت تصحیح حال باینه نماید و نیزه متظن لیب فرق میان اصل و نقص بغایت ظاهر است زیرا که اگر  
بمجرد قول خدا تعالی لا تخف درباره موسی و قول لا تخف تکریم در باره حضرت مصطفی نمودند آن را با یکدیگر توجیه نمایند تا به نظر کنیم قطع  
نظر از اوله حقیقه خارجی که مریه قطع و جرم خود را هم که در آنکه مضمون این آیات نیست مریه را از آن کتابت بیعی که فاعل آن است خود نمی  
میشود زیرا که ظاهر آنست که این بوطه درین عقلی که بر عصمت نبیانه و جناب ایشان از کلمات قائم گشته و موجب عدم از ظاهر  
از ظاهر آن عدم میکند و هر گاه اتفاق حاصل باشد بر آنکه بکبر مصوم نبوده و است که اجزای نبی که در شان او واقع شده بر ظاهر  
و حقیقت آن که قبح حال او بکبر است حمل نمایند زیرا که چیزی که موجب صرف از ظاهر باشد چون عصمت ما اجبار از خدا و رسول درباره او حق  
نیست و آنچه کاشف صحت بیان مذکور تواند بود آنست که متقدمان مشایخ ما رضوان الله علیه مفاده فرموده اند که خدا تعالی هرگز در هیچ  
که یکی از اهل ایمان با حضرت پیغمبر بوده اند از انزال بکنند نموده الا آنکه تزلزل از شان جمیع ایشان داشته چنانکه در بعضی آیات فرموده که  
و یوم حنین اذ اظلمتکم اکثرکم فله تغن عنکم شتبا و صافق علیکم الا در ضمن آنجا که شتم و لایتم مذکور است  
آنرا که الله سکت علی الیوم و علی الیوم سکت علی الیوم و علی الیوم سکت علی الیوم و علی الیوم سکت علی الیوم و علی الیوم سکت علی الیوم  
از ابو بکر در غار نبود لاجرم خدا تعالی او را در نزول بکنند فرود ساخته و او را با آن مخصوص گردانید و ابو بکر را با او شرکت نداد و گفت  
فانزل الله سکت علیهم و ایدیه یجوعونم قودها پس اگر ابو بکر مؤمن نبود باستی که خدا تعالی او را در این آیه او را با جبری  
مینمود و در عموم بکنند داخل نمیشود و اگر حزن و اضطراب او در غایت صفت و عاقد نبودی حضرت رسالت نبی او از آن نبود و خدا تعالی اول  
از صفت بکنند محروم فرمودی جناب شیخ فرماید که چون این سخن را گوش نامصیان شنید باعث حیرت ایشان گردید و در حیل خلاصی  
از آن جان ایشان طلب سید و آنچه ایشان آوردن آن روی نمود سخنان واهی بود که دلالت بر ضعف عقل و سستی مای و تناسلی ایشان  
صلاحت و کفرای نمود پس بعضی از ایشان دعوی نمودند که بکنند برانی بکرتنا ما زل شد زیرا که او خائف و مضطرب بود و حضرت پیغمبر امن و مطمئن خاطر  
بود و ظاهر است که خائف بکنند حسیب داد و آمن از آن بی نیاز است و جواب این سخن واهی آنست که اگر صحیح باشد که آمن از بکنند بی نیاز  
باستی که در روز بدر و حنین بکنند بر حضرت رسالت نماز نشدی زیرا که آنحضرت بر اینده مقام نیز خوف و اضطراب نداشت بلکه ایمن و مطمئن بود  
و یقین داشت که فتح و نصرت او را خواهد بود و آن الله تعالی بطریق الدین کله و لو کره اشرون و نزول بکنند بر اینده مقام حضرت سیدنا  
چنانکه کلام کلام آنان اعلام نموده دلیل بطول آن سخن واهی است تمام است اگر دعوی کنند که آنحضرت در اینده مقام خائف بود  
اگر چه خوف خود را ظاهر نخواست و بنا بر این بکنند بر او نازل شده بود که گوئیم هر آنکه بود که در غایت آنحضرت خائف باشد و بنا بر این بکند  
بکنند مخصوص او شده باشد و ابو بکر بوطه عدم ایمان از صفت بکنند محروم مانده باشد و اینها منقح قرآن ابا دارد از آنکه در آیت خاری بکنند  
بر غیر رسول مختار باشد زیرا که خدا تعالی فرموده که فانزل الله سکت علیهم و ایدیه یجوعونم قودها و صحیح مضمون آنست که انزال بکنند بر کسی شد  
که مؤید بلا که است پس مرجع ضمیر ایدیه و ضمیر علی بکی باشد و جمیع ضمیر که از اول نقل خدایتها الا تنصروا الله و ایدیه یجوعونم قودها  
گنایه آنیک که باشد که آن حضرت رسالت است و نتواند بود که اشاره دهد و شخص مختار باشد چنانکه بر ضمیمه با بدان ظاهر است و هر گاه بگوید  
نص کلام اتفاق مفسران اعلام مؤید بلا که حضرت سیدنا نام باشد ثابت شد که بکنند محض آنحضرت نزول نموده و ابو بکر از آن بی  
و نصیبی نیست و بعضی دیگر از آن گروه عناد پیشه مجال اندیشه صلاح حال و دفع اسکا گفته اند که خصام بکنند بجنبت سید برار دلالت  
نقص و عار بار خاز بکنند زیرا که محتاج بکنند متوجع میباشند تا به و عناد این صلاح نیز در غایت ظهور و مضاج است زیرا که آنحضرت در حق صفت  
بر خدا تعالی که در بدر و حنین و حیران انزال بکنند بر سرس و اتباع نموده و لازم میاید که خدا تعالی در باب ایشان کاری کرده باشد که از آن





کتاب

کتاب

کتاب

وحقول کتاب تمهید الاصول و شرح مجمل العلم و عمل تخفیف الشافی فی الامامة مستقی الاحوال کتاب بسیار بیانی فی تفسیر قرآن و کتاب  
 لم یعمل مثله رسالتی ترجم الصحاح المسائل المبیحة المسائل المایزیه المسائل الایمانیه المسائل الجلیله و مسائل الفرقین  
 استنبی الامام و انحصار علی بن شاذان فی مسئلة الفاروق و مختصر فی عمل یوم ولید و در مناسک الحج و حجراته و الاوجه و مسائل ابن البریج  
 و کتاب مصباح المتجدد فی عمل السنه و در کتاب الفرائض و کتاب الاقتصاد و کتاب علی البیاض و کتاب مختصر المصباح فی عمل السنه  
 کتاب الغیبه کتاب اخبار مختارین بسمیه کتاب مختل بحسین کتاب اخبار از رجال کتاب الجواهر فی الاخبار کتاب دایره مشرفه و بصیرت  
 و کتاب فی الاصول و هو کتاب کبیر فخر حرمه الکلام فی التوحید و بعض الکلام فی العدل نقلت که بعضی از مخالفان بعضی خلیفه عباسی معاصرخ  
 ابو جعفر بودند مانند که او و اصحاب او از شیعه نامیده است صحابه بکتبه و کتاب مصباح که دستور همان اوجه سنه استخوان شایسته بان  
 کواهی مسدود زیرا که دعای روزها شور از آن کتاب واقع است که اللهم خضع اول ظالم بالیقین معنی و ابتداء اول کلام  
 الثالث فی شرح الصحاح الرابع اللهم الفخر و کلام پس خلیفه طلب شیخ و کتاب مصباح فرستاد چون با کتاب حاضر شد و باعث طلب  
 مذکور گردید منکر است و چون کتاب را کشودند و دعای مذکور را با خود نمودند و گفتند این اچه عذر خواهد گفت شیخ در برید که گفت ای ای  
 مراد از آن عبارت نه است که غارتان کان برده اند بیکه او با قتل ظالم قاتل قاتل است که نباید قتل در دنیا نهاد و ابواب لعن بر هر  
 خود کشا و در مراد بانی حاضر نامه صحیح است و اسم عاقر قریه ابن سالف بود و مراد بانی قاتل سبی بر آن است که سبب غارت بانی ای  
 اقدام بر قتل المنصور نموده مراد بر این عبد الرحمن بن محمد است لکن آنکه اقدام بر قتل علی بن ابیطالب نمود خلیفه چون آن  
 تاویل نمایند تصدیق او نمود و اصنام فرمود و از سامعی غارت شام کشید و شیخ المنظم المدعو بخواجه جعفر بن محمد بن سبی بن جعفر  
 الدوبستی الرازی رحمه الله نسب شریفش کبیر فخر بن ایمان که از اکابر و اخبار صحابه حضرت رسالت مفتی میشود شیخ اجل عبد الجلیل راز  
 در کتاب فخر المضایح آورده که خواجه جعفر مذکور در فزون علم مشهور بود و مصنف کتب و روای اخبار بسیار است و از بزرگان خلیفه و علی  
 بزرگ ایشان است و در هر دو دفتر نظام الملک اندی بدو بست مقلی و از خواجه جعفر سماع اخبار کردی و بارگشتی و خاندان او خاندان بزرگ  
 که خلفا من خلف علم و عفت و امامت آرسته بوده اند و رحمه الله تعالی عیب است بن جعفر بن محمد الدوبستی سابقا در احوال در دست از  
 کتاب معجم البلدان شرح علم و نسب و متوفض و حسب او منقول شده حاجت بکار نیست الخواجه حسن بن جعفر الدوبستی خلف صدق  
 شیخ جعفر مذکور و در تملی بفتون فضل و کمال مشهور است کاهی بختن شهر میل میزوده اند و منقطع از جمله اشعار لطافت شماراوت  
 قلعه بعضی الویله خلاصه معرفه کتب علی جهات اولاد الزینا من الزوال من الانام و لینه سبتان عند  
 الله صلی اولنا و همضمون کلام هدایت انجام حضرت امام جعفر صادق است که سواد این خائف هذا الامر صلی اولنا  
 یعنی برابر است هر آنکس که خلاف امر است بکند آنکه تا کند یا آنکه تا کند الخواجه الاجل عبد الجلیل القزوی الرازی از از کبای علمی  
 اعلام و اعیان شیخ کرام بوده و در زمان خود بدو نظرت وجودت طبع از سایر اقران بسیار داشته تا آنکه چون بعضی از معاصران  
 از غلات سنان شروری نامیدان و او ضلالت مجرور در قدیمت بیعتا لیف نمود علمی شد که در روی آن نواحی بود و باقی  
 قرار دادند که شیخ عبد الجلیل اولی اتر است بلکه مقصدی وضع و نقص آن شود و آخر او تا لیف کبیر شریف و انحصار مجرور یافت و نام از نام  
 نامی اسم سامی حضرت صاحب الزمان امام محمد بن الحسن المهدی صاحب الامه فرزند باخت و عبادات او در خطب کتاب مذکور است اگر چه  
 نام مصنف نبود لکن فقرات کلام او از نام وقت و فعل و نسب او اعلام کند که کتب و فخرش است از جمع کتاب معلوم شد که شروع او در آن  
 نازد مفضل و عدوت حضرت امیر المؤمنین علی است که بخشش هم منافق هم شقی است که در این فیضه الامتاق شقی و پیش از وصول این کتاب  
 که در نزد خواص علمای شیعه که آن متوجه رایت آورده بودند و حضرت محمد بن فضال که سینه شرف الدین ملک الغیا سلطان اهر  
 الظاهره ابو الفضل محمد بن علی المرتضی ضاعف است و جلالت کفایتیه بودند و بر لفظ کبیریت السادهت فقه که عبد الجلیل قزوی بیاید که در  
 این بوی خوب شرمی کند چون آنکه اصل او در نزد قتل افتاد و قتل خیان اقتضا کرد که اگر چه قریب در آن بختی و عیب و عار و با حرمه  
 و بجهت که اگر باشد و با چکتاب باید که با ستم نام روزگار خاتم الارباب که در این بکری ولید علی آمانه است و السلام باشد که در وجود عالم  
 حواله بیجای دست و عقل و شرع منظر حضور و ظهور لغای او آینه و عدلته الدین آمنوا منکم و علما اصحابا و خبر اولم من من الدینا حضرت  
 عصمت عاشات امامت گاه اوست زین العابدین و الاسلام بخبر و ظهوره ملا شارق و اخبار ب من فوده و چون این عزم عزم

دل نموده بجان و در جان پیام زبان و زبان در میان فرستاد که اگر میخواهی که این عمل طرف گفته ایمان کنی صلوٰت کن باشد که در چ  
 کتاب بنام آخرین امامان کنی در حال قدم در راه نهادم و بعد از آن آثار تقرب الی رب العباد و سینه و ذخیره لیوم المعداد شروع افتاد  
 و باقیال آن امام تمام این کتاب و چیزی مرتب شد که خواص را دفع شبات باشد و عوام را شمره و الا بیاری سهل و آسان نه برافه  
 دیگر مصنفات که در قتی در قتی دارد تا هر خواننده و نویسنده که بخواند و بنویسد بشنود از آن بهره تمام کرد و فایده بسیار حاصل کرد  
 و ما توفیق الایمانه علیه توکلت و جویسم نعم الحافظ المبین و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین و در خانه کتاب گفته که گفته  
 رب العالمین که ما را توفیق و عمر و تکلیف بخشیده تا جواب این خارجی ناصی بر این وجه که نوزمان شرق و غرب باقیامت خوانند داده شد  
 و دعای مجربین همه باطل و مضحک کرده آمد و از بار تعالی خواسته میاید که اگر خطی یا زلی ایسوی در قول قلم آمده است مارا عفو کند که بر تعصب  
 دشمنان سخت که نوشته آمد بر سبیل حاج بود بر سبیل ایتبار و در ایفای این نقش تقرب بجدای تعالی کردیم و مصطفی مرقم تفتی و بجهت  
 بدی تا در قیامت از رحمت و شفاعت ایشان بی غضب باشیم و مونسیم و در حال حیوة ما و بعد از آن بخوانند ما را و همه عملی شید را بدعایی  
 یاد آورند و در خانه این کتاب التجا کردیم بجدای تعالی بوسیله این آیه از کتاب عزیز و بنا لا نؤاخذنا ان فیننا اذ اخطانا و بنا ولا  
 تجل علینا اصرار کما حلت علی الذین من قبلنا و بنا ولا نؤاخذنا ما لا نعلمنا ما لا نعلمنا و اغفر لنا و اغفر لنا و اغفر لنا  
 مولانا فانصرنا علی القوم الکافرن امین یا رب العالمین و باخبر انما صیرن و اسجبت علیه تا و دعای جمیع المؤمنین المؤمنات  
 و حججنا و ارحم الراحمین و مخفی نماید که لطافت فایده اخبار و تفاسیر فراید و اسرار در کتاب مذکور بسیار است و ما در مواضع متعدده از اینجا  
 از لطایف کلمات او باستشهاد مذکور ساخته ایم و آنرا از کتاب خود ساخته ایم و چون وجود آن نسخه بغایت نادر است مع ذلک  
 از متنی آن بنظر این قاصد رسیده بغایت سقیم است لاجرم ذکر شطری از لطایف او را که بعد از تامل و فکر بسیار تصحیح نموده یا محتسبی از آن  
 مستفهم دانسته بآن اشغال نماید و از جمله لطایف سخنان او در کتاب او است که گفته در شور و خمین و حسن نامه مراد از ادب بدرسه بزرگ بود  
 مجلس و عظم بود در آئینانه بر مذنب صاحبان طبعی معرفت و مردم غنبت و فقرین اقوام شوم زبانها در از کرده بودند از اینان مجری تعصب است  
 و گفت اینجا چه امام بنیوم در حق علی خیر العمل سر از گریبان تو بر آورده اند که غیر خیر العمل سر گریبان من بر آوردند اما در وجوب معرفت زبان  
 تو بر کرده اند من سپید من بر گم تا گریبان نهاند که ایشان سر بر بکنند ترا دشوار است که زبان از زبان جدا سازی نظیر اینست که چون  
 الائمة ابو نصر بخانی در دولت سلطان محمود در حضور سلطان و ارکانین در دولت از در او امر او سپاه تقریر کرد که اینند سب شعران مجربانند  
 باطنیان بر ابراست در وجوب معرفت خدا تعالی فضولی بر خست و گفت اینجا چه فرست میان محدث اینجماعت خوابه گرم و بانه گفت  
 ای برادر فرق در دو کلمه باشد و اینجا یکی است و دیگر یکی فرق باشد و از لطایف او آنکه چون آن ناصی معاصر او در فضل از کتاب خود  
 که راضی شباهت محدثان حلی علی خیر العمل گوید در شهرهای ایشان شرح را حمت باشد و درین باره توفیق در جواب گفته که در حصول کشته سینه  
 نمودیم که خیر العمل در زمان مصطفی زده اند و مذنب ندیده است و ملاحظه چون در اصول باخواجه ناصی شاکت کرده اند باکی نبود اگر در مسئله فرو  
 شبیه شباهت کرده اند هم باکی نباشد که عهد عهد باشد بهر شمار یکی باشد اما آنچه گفته است که در شهرهای شیعه شریعت را ولعی نباشد شبیه  
 در قم ضایر ابر عرش نشاسته در فاشان سوزانند شگافند و در آوه مصطفی را مشرک کرده خوانند و بدین سلسله تجاری تا سفیر نیاید معرفت خدای  
 نباشد و در استر با برای حضرت علی کاه ننهند و در سوزان و لواطه بار داده و قضای ضایکونید همه عاشرات عمل توجیه کنند و بر عصمت رسول دانند  
 دلیل آنند و ارکان شریعت معترف باشند و برای قیاس و استحسان گویند حاکم ضایر دانند شارع مصطفی را اگر با اینهمه حجت اسلام را رد می  
 نباشد که مباحش بلکه در حقین و شریعت امینت و خلاف این جهت و تمت و کیل است و حضرت خواجه نه با آن نسبت با بر سر نویسن  
 ولا یجبه الا مؤمنین تقی ولا یبغض الا منافق شقی نه سخن با قضیان تم در این کلام خیر المرسلین است و الحمد لله رب العالمین  
 موضوعی دیگر که آن ناصی گفته که شیعه گویند حضرت رسول ابو بکر را برای آن بنا بر بود که از سر او امین نبود و ابو بکر که با وی معرفت نشان میکرد  
 دستار میبنداخت و بروایتی جادرس میرحیت تا مشرکان با آن بودند و بر روز بد که حضرت رسول او را در عرش برده بود او را نگاه میداد  
 تا که زنده از آنگونه بجا نهار ابو بکر نهند و جناب شیخ در جواب نوشته که اینکلمات مذنب علی شیه است بلکه علم داد باش طریق هزار گونه در  
 زعم مصنف اگر رسول شب غار از ابو بکر میرسد زعم و عثمان میرسد پس است که بر سر را خود برده بود و آخر ابو بکر غنیمت دان بود پس جانچه  
 پیغمبر پنهانی دیگران معرفت پنهانی ابو بکر نیز معرفت و بهر حال نفس محمد بردن ابو بکر سفیران خدا نبود فافهم و آنچه گفته که ریشه دستار میبند

۲۰۹  
 کتاب  
 تاریخ  
 حیدرآباد



بجای خود

عالم الاسرار گواه است که بسبح من شیشی ز سید است الا این نقل که این سنی کرده و اما حدیث کاوس بن غانم که ابو بکر همان نیست  
 تاریک در کتب بی نقاق آنکه کاوس از کجا می آید و تا بدانی که حالات بحالات است آنچه حکایت کرده از نزد برو عرش نام مقول  
 میاید زیرا که خالی از آن نیست که حضرت رسول را ترس از آن بود که او بدنه کرد و با کجها رگه اگر قریب رسید که بدنه کرد پس علی نگردی که سوز  
 احد نیز از آن کجگان بود و در حقین ابو بکر و عمرس طرفه نیست که با غریبه شجاع نبودند که نگرند و نیز بر این تعید را و را بدینه باستی را کرد  
 تا دغدغه و بیم از گریز او نباشتی کردن و اگر قریب که کجها رگه نگرند وقت خود بگریختی که سوسه رسول و در دست نه داشتند با آنکه  
 حواله هم بشود در دفع است و از جمله لطایف او آنکه چون تا صبی مذکور در کتاب خود نوشته که اگر بعد از رسول خلافت علی را بود باستی که اگر  
 همان کردی که با موی که تبر و یک را رضی ابو بکر همان موی همان و اتباع ابو بکر و موی یکی اند بلکه موی به پیروز از ابو بکر شیر بود بسیار هم  
 بقیله و هم حال هم شب هم بگوانی و چنانکه از برحق خود با اصحاب نعل که که بیکر در بیت هزار از آن فاضل الناس مظهر و زیر کشته اند  
 با ابو بکر و عمر نیز حرب باستی کرد و حق خود را از دست داد خصوصاً که منصور بن یزید از قبل خدای رسول این روز همان علی بود مگر از روز  
 قومی تر بود که ابو بکر بخلاف نوشتن بر آنکه علی جو ابر بود و بعد رسول نزدیک بودند و هر چه رسول در حق علی گفته بود از نفس تری  
 گوش و پیشش دید با بود و تا سی سال بر آمد بی کار را فراموش شده باشد چنانچه شیخ فرموده اند که جواب این سخنان آنست که آنکه گفته که باستی  
 که با ابو بکر و عمر همان کردی که با موی که در لازم نیست از چند روز اول آنکه از زوت داشت که از زرقایس با بد روزگار مصطفی کرد  
 که در اول بعثت بنام میکربخت و با فر کار تیغ و شمشیر میکشید و فتح میگرد و اگر تیر با بیست که مصطفی فتح مکه در اول بعثت مکه را و کجا  
 او شبتهی نماند که آنکه اگر ابو بکر و عمر با وی همان کردند که موی که در از آنکار فضل و تیغ در روی او کشیدن و مال مسلمانان ستمکار کردن  
 و برضفا ظلم کردن با ایشان همان خواستی که چون نکردند و عجز آنست که چون امیر المؤمنین در وقتی که با جماع است غلظت بود با آنها  
 و طغیان حرب کرد و مع نه او را چه خبر که بعد از آن چند سال ضعیف نموده بر او شیع میزد پس نمود با آنها که ابو بکر و عمر حضورت کردی  
 او را کافر و سطل خواندی اگر چه در ذکر حرب جمل و صفتی تقیه و اگر گویم یکجا وقت تقیه حاجت نه شتی و زبان علم در میدان عدوت آنکه  
 و تمسک نهادی در بتانها آنگهی تا امیر المؤمنین علی عالمه از همه جانیان بود و بجای مسلح و توقف جای حرب و خصوصت و اما آنچه گفته  
 که نزدیک رضی ابو بکر همان موی همان علی همان است اما مصطلح تا وقت تعلی دارد و آنچه گفته است که بر در حرب جمل بیت هزار بود  
 از فاضل کشته آمد عجب است که فراموش کرده است آنکه در اول این کتاب گفته است که اگر علی را مردی ظاهر شود در عهد رسول اگر  
 رسول بود و بعد از او حاضر و در مانده بود و بسبب ظفری نیافت آنرا آنجا احترام نموده است که بیت هزار مرد از ناگشین بگریز و ملاک کرد  
 و اینقدر صلح و عدوت او بسیار از فاضل الناس فراموش است و میزند که از فاضل چگونه باشد که ساینکه تیغ در روی طعم کشند و او را دشنام  
 دهند که بانگ میزنند و میکشد الا ان اباحسن قدا شرک علی مشرک شد تا اینها یعنیان مسلمان بوشتی از فاضل الناس شنید اما آنها  
 گویند که امام بنقض باید درون چهارده بنقد کافر و محمد و رضی باشد امیر مسلمانان اگر بنکران امامت ابو بکر رضی باشد بنکران امامت علی  
 سنی بوشتی باشند هر دو بر یکجا است که آنچه در اختیار لازم است در آنکار امامت ابو بکر و عمر و طح و زبیر و حاشیه را هم چندان لازم  
 در آنکار امامت علی که بیعت و چهارده هر دو در حال است تا آن دعوی بختیاد است از نظیر تقیه باز دارند که هر دو دعوی هم است نیاید  
 مع دست و چهارده هر دو برون باید هم و ایضا تا صبی که در حضا میگرد و تیغ بدعای خود ایراد نموده و گفته که امامت و خلافت  
 بیشتر بود کار باز بسته است که امامت را امام عظیم بر آن کار بیاید اول آنکه حق را بجا دزد حق سازد و او را انصاف قوی از ضعیف سازد و بیست  
 باید تا طویشترین خویشین تواند نگاه داشت پس بعد از آن حق را انصاف را شایسته نباشد زیرا که علی حق خود را نگاه توانست داشت و نه  
 حق غیر را بوی توانست ساینده وقت آن داشت که ستمشوز اسلام کند چون رضی او را با سیر و عاجزی و محرومی ننشاده است که هر چه  
 بر شکم نشن از زدن ابو بکر حق او تواند بردن خالد دستار در کردن او تواند کرد و عثمان چوب بر سر او تواند زدن و موی با ابو بکر  
 کردن او طح و زبیر با او انهد ششبار تواند کرد پس او بدین عجز بدین حرمت امامت در عایت جمهور عظیم چگونه تواند کرد و بن خد تعالی  
 چنان کن با قایم مقام رسول خود چون کند و رسول او را دعوی خود چون نماید پس این تا وان همه خدایست اما در سوشن ایشان و هم طکر است  
 تا آنکه تن بر زود فرمان خدای بجا نیاید و باید که در جواب شیخ در جواب او فرموده که اولاً میگویم معلوم است که در جبه خدای تعالی در حق  
 و عدالت است و مثل ما نند و شرک است و متصور نیست و جبر و خوف مدهند حق خدای تعالی را و اینها شد و رسول امام مخلوقند و حصول





گفت که بشنود که کجی صاحب علم تاریخ است چه میگوید عید الله گفت ای میرزا احوال در مرازمین پرسن و احوال در کلبی از پسرش و گفت  
 که بنفش ز کینه طفت است و ابراهیم قتل باجبری و کجی صاحب علم از اولاد او میزند و عید الله در مجلس منصور و او حق درجه شهادت یافت  
 و کجی بن جسد الله محض زمان هرون الرشید در بلاد ولیم و طبرستان فرود آمد و والی آنجا در مقام حضرت دیداری و شد مردم بسیار  
 از سپاهی و رعایای آن ناحی و اطراف بر او جمع شدند و چون خبر او به هرون رسید فضل بن یحیی بن برکیلی با پانجاه هزار سوار و هزاره بسیار  
 بر سر او فرستاد و فضل در طالقان نمود و کتابی بوی آنکه در آن نوشته بود و عده مال بسیار با او کرد و کتابت محبت کثیره کجی نوشت  
 و بعد امان او از هرون نمود تا آنکه کجی از تاریخ اموال خلعت و هدایا که فضل بن یحیی میفرستاد بهر اسان شده که مباد او را کرده بدست دشمن  
 بسیار و لاجرم اجابت صلح فضل بشرط عهد و امان نمود و در آن کتاب کجی فضل نوشت و فضل کتابت او را به هرون فرستاد تا از آنجا خبر  
 مشتعل بر شهادت قضاه و اشرف و عیان که در خدمت هرون میبودند آوردند و فضل آن عهد نامه را بفرستاد و کجی بر آن عهد نامه نود  
 فضل آمد و فضل او را همراه بچند آورد و چون در بغداد او را بنزد هرون رسانید هرون تعظیم و تکریم کجی نمود و مال بسیار با او فرستاد و این  
 خوب و منزل مرغوب حجت او مقرر فرمود مردم را امر کرد که بدین او بروند و تهنیت قدم شریف او نمایند تا آنکه او کار برود و اشرف بسیار  
 قدم او گفتند و شعرا در آن کتاب لای نظم سفینه و از آن جمله مروان بن ابی حفصه قصیده گفته که اینجند بیت از اول است لَعَلَّكَ سَأَوِ  
 الفوائد بلائم ولا لعل من غفیرین بلائم ظفر قلا شلت بدیر مکنه رتقت بالعتق الذی یزین غنیمت علق خیر  
 اصبا الرایقین السبامه فکفوا و قالوا لیس بالمتلاهم فاصبت قد فانت بذلك بخطا من العجاذ باو  
 ذکر فانه المواسیم وما زال فتح الملك یخرج فایزنا لکم کما صحت مدح المثنی و بعد از آنکه  
 روزی چنانچه شیخ جلال سیوطی در تاریخ خلفا آورده عید الله بن مصعب زبیر که بیست و نهم بر آن داشت که یکی از فرزند هرون که مراد است  
 بنیامد بخلاف خود و بر آنکه خروج کنیم بر هرون الرشید و کجی جهت وقوع آن سمت در حضور هرون با او مبارزه نمود و پیروز شد و پیروز او در  
 گفت بوالله ان کنت تعلم ان کجی لم یذهب عنی الی الخلفاء و الی الخرج الی امیر المؤمنین فکلنی الی حوالی و  
 قوی و استجابی بعد از این حدیث باریت العلی بن زبیر مصعب شد چون چاره نداشت کجی ترک گفت و بعد از آن کجی بر  
 کلمات گفته بود و از مجلس هرون بیرون آمدند و زبیری در همان روز بمروان کجی را با نسخه انان حاضر ساخت ابو انخیری محمد  
 بن الحسن شیباص صاحب ابوعینه طلب و با محمد گفت که چه میکنی در باب این امر ای صحیح است یا نه محمد گفت صحیح است پس نید از او  
 بگردانید و متوجه ابو انخیری شد و او خوش آمد به هرون گفت که از فلان و جاین عهد منقول است هرون او را بنواخت و گفت انت قاضی  
 القضاة و انت علیه ذلک و آنجا نسخه انان را پاره ساخت و ابو انخیری بیست هون بد آنجا آمدت و بعد از تمیز این بهانه حکم کجی نمودند  
 و در آنجا او را بر سرشید ساخته و گفته که در مجلس منات یافت و اشاره باین ظلم و قدر نموده ابو فراس عهد الله در قصیده شایسته  
 که گفته نا جا هیدانه مساوی همیم بکتمها عذرا الوشید یجعی کبفت بنکتم موسی الجون بن عبدالله المحض در تاریخ  
 ملک عباسی سطر است که طایفه شیعه بمردم را بجدت او در نوشته اند و او خود اظهار تمیاضت تا آنکه اولیای او در حجاز و یمن حذب  
 بنام او خواندند و او سپهچان پنهان بود و میخواست که قلعه فحل بدست آورد آنجا در آن شهر بود و آن شامسور عباسی بر او نظر یافت  
 و هزار تازیانه او را زد و از او آهی سرزد و کاشته قشور چون آنجا ترا دید گفت مرا عیب نباید از باعث هزدان که مبرمات این جناب  
 کت بکعبی اگر کسی است که در نماز و عظیم برورده شده باشد و خیمه صبر نماید موسی چون این سخن شنید این بیت بر او خواند شعر اقی من  
 القوم الذین یزیدهم جلدًا و خیرًا فوق السطان بعد از آن گفت اهل الحق آله ان بصیرة و اعلی ما فاهم  
 فی حقیق من اهل الباطل علی باطلیم در روایت کرده که روزی موسی مجید هرون الرشید را دید و این او بردوی قرآن مقرب و بنی  
 و از مشاهده آن اهل مجلس خندیدند پس موسی خطاب بر شد و گفت ای صنف سودم بود در صنف سکر و سستی او را اشعار خوب است  
 در آنجا که گفته شعر تو کف هجده الدنيا فکل جدیدها خلق و خان الناس سنام قنادیة یمن اشق را بنیست  
 الخیرات شدت دونها الظرفی فلا حجب ولا قبیح ولا ذین ولا خلق فک مصید الاقوام چه شیخ و ان صدقوا  
 ابو عبد الله محمد بن ابراهیم بن اسمعیل بن ابراهیم المعروف بطباطبا بن حسن بن حسن بن علی بن اهلایم علیه السلام در تاریخ المدیک  
 و غیره سطر است که ابوعبید صاحب بود شعر او خوب میگفت و در ایام دولت مامون در کوفه فرود نمود و چنانکه در احوال او هسته را از بس

عید الله محض

عید الله محض

عید الله محض

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

نعم خواهد آمد بیان او و شکر که حسن بن سهل از بغداد بدخ او فرستاد و محاربه واقع شد او را که مقدم لشکر محمد بن طباطبائی بود و غمناک  
 و در آن اثنا محمد مبارک شد و چون ابوتراب امیرش او را صعب دید تا آنست که سیسی از او نمود و گفت الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی  
 سیدنا محمد و آله الطاهیرین و صلیک بقیة الله فانها احسن جنه و امنع عصمه و بالضره فانها افضل مفرج  
 واحد ممول و از نسیم الغضب لیرتک و ندوم علی منع ذنوبک و محض صحبه من استجابک و تعذر بهم  
 عن المزالق و لا نفذ ما قدم متهور و لا تصعب تصعب متهاون و اکففت عن الاشراف الی الی ما لریو من  
 ذلک منک دنیا و تصدک عن ثواب اذقن بالضعفاء و انابک و الخجله فان معها الهلکه و اعلم ان نعلک  
 موصوله بیدنا و الی محمد و دمک تحلیط بدینا ایم فان سلوا سلنت ان هلکوا هلکت فکن ان یسلوا  
 احرص منک علی ان یعطوا و و غیر کبرهم و بر صغیرهم و اقبل علیهم فاحتمل هفوة ان کان من جاهلهم  
 الله حقتنا لحفظ قرابتهم بحسن الله نصرک و دل الناس الخیر لا یفهم فممن یقوم مقامی هم من الی علی فان خلت  
 فالامر الی علی بن عبد الله فایه قد بلوت دینه خیرت برقیه فادعوا کسوا کما و چون وفات یافت ابوتراب در شب و روزی  
 سرد و در مریه او حذیبت گفته که از جمله آن این بیت است عاشق محمد فلما ان قضی قضی کان العقبه و من  
 ذابغه الخلف مظهر قد الجبار زید ان را بن الامام موسی کاظم علیه السلام منظر آتش قرآنی و انکر فرزند دودمان رسالت نبوی  
 چون ابوتراب در کوفه خروج کرد و محمد مشهور با بن طباطبائی از پیشش چون نایب حضرت امام رضا آه سانه بر خود ساید تا بیان میر کرد و زید  
 زید مذکور را بتجربه و دست ما و زید چون شعله نار بر بصره ستولی شده خانهای بنی العباس را بسجنت و نکلت سنای ایشان را از آن نزد  
 و با بن سبب او زید انرا کفشد و آخر او اگر کف تر و مامون بر و بر و در آنجا وفات یافت علی بن عیدانته الاخرج ابن کثیر  
 علی بن ابیطالب در کتب سبب مذکور است که او بغایت بزرگ بود و ریاست عراق تعلق به او داد و اشکنت او ابو الحسن است  
 و سحاب الدعوه بوده است و در کتاب خلاصه و کتاب ابن اود مسطور است که او در زمان خود زاده و عید آل ابیطالب بود و در حقیقت  
 تمام حضرت امام موسی امام رضا علیهما السلام داشت حضرت امام رضا او را زوج الهام نام کرده بود و آخر با حضرت بجز اسانفت و با  
 ما همواره اختلاط مینمود و چون محمد بن ابراهیم طباطبائی است که بولایت عهد زید ابوتراب جبت او بیعت بستند علی از هفتی قناع  
 نمود ما آنکه او را حواله محمد بن محمد بن زید بن علی فرمود و در کتاب کشی از سلیمان بن جعفر روایت نموده که گفت علی بن عیدانته در اول  
 حال من گفت که میجو اسم بخدمت حضرت امام رضا فایز شوم و او را سلام کنم گفتم چه چیز ترا از آن مانع است گفت بیعت او مرا از آن  
 بازید از بعضی از نام بگذشت حضرت امام رضا را بیماری روی او و مردم بیادوستی حضرت میرفت پس من با علی بن عیدانته ملاقات  
 نمودم و او را گفتم که الحال وقت آنست که آنحضرت را ملاقات نمائی نگاه بخدمت آنحضرت آمد چون آنحضرت او را دید او از من محبت و تحظیم و تکریم  
 بجا آورد و علی بن ابیت خوشحال شد و بعد از آن علی بن عیدانته بیار شد پس حضرت امام رضا او را عیادت نمودند و من خدمت ایشان  
 بودم و آنحضرت آنقدر نشسته که هر که در آنجا نه بود بیرون آمدند و چون آنحضرت تیر بیرون رفت من نیز خدمت او بیرون آمدم خبر دادم  
 کثیر من که در خانه علی بن عیدانته بودم که امام سلمه زن علی بن عیدانته از پس برده بخدمت امام رضا میسر است چون آنحضرت بیرون رفت  
 او از پرده سپردن آمد و روی خود را بر موضع جلوس آنحضرت نهاده آنرا میسید و دست بر آنجا کشیده بر روی خود مالید سلیمان گوید که عیدانته  
 روزی نزد علی بن عیدانته رفتم و او تیرم اخبر داد و از آنچه امام سلمه در تطهیر مکان آنحضرت از روی خلاص بجا آورده بود پس من آنصورت را بخدمت  
 حضرت امام عرض نمودم آنحضرت فرمودند که سلیمان بدانکه علی بن عیدانته زن او و فرزند او از اهل حشمت اندام سلیمان بدانکه اولاد  
 و فاطمه بر گاه خدا تعالی این امر را یعنی معرفت امامت اهل بیت را با ایشان شنید که در اندام ایشان چون میگردم نخواهند بود عیدانته  
 بن حسن بن حسین الا صغیر بن الامام المعصوم علی بن ابی طالب علیه السلام از کار روزی سید المرسلین و در فضل و طهارت شایسته خود امام زین العابدین  
 بود و ولد او دست اعدای بن شهید گردید و سبب شرفش در شجره اهل نصیب تاج الملک و الدین علی بن محمد بن میضان مشهور با لطفی  
 که از جمله علی سبب بوده بر اینوجه است که مذکور شد و در تحت نام شریف عیدانته نوشته که شهید شد و او را عیب نیست و در آخر گفته که در  
 شوشتر دفن است و سید فاضل نقیب محمد بن علی حسنی مشایخ در کتاب سنی صلی و صفات شریف دست سبب شریف او را  
 بهما نظریه ذکر نموده و مؤلف کتاب بخط بعضی از فاضل شایه دیده که در وقت وصول او شوشتر چون سبب نام سید اهل نقیب عیدانته

حسنی متولی مزار فایض المزار امام زاده عبدالله علیه را نوشته در آنجا تقییب مزار زین العابدین نموده بر آنروز که بعد از  
سینه حضرت الملقه اورا باین جبارت وصف نموده که متولی شهید زین العابدین علیه و علی آباء اسلام و از اینجای ظاهر شود که نام حضرت  
او عبدالله و لقب فیض زین العابدین بود بانی اصل عمارت او مستقر خلیفه عباسی که اول ابرقبه شریف حضرت امام موسی کلثوم و امام محمد جوادی است  
و بعد از آن متاخرین سادات حسینی معشری شوشتریان عمارت فرزند موسی جمیل در ترویج مزار فایض البرکات او که از شرف و الطیف نقاشی  
نموده شکرانه سعیم الحسن بن حمزه بن علی بن عبدالمطلب بن محمد بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام شرح  
گفته که در قبرستان موجود بر عرش معروف است و از بزرگان خطایفه و فقهای ایشان بود بعد از آمدن شیخ با او در سنه ست و پنجاه  
و شش ماه ملاقات نمودند و در سنه ثمان و خمیس و ثلثه وفات یافت و علامه حلی در خلاصه گفته که کان من اجله هذه الطابقة و فقهها  
کان فاضلا ادبیا عارفا ذاهدا و دعا کثیر الخائن و دعا کثیر العکبری و کان سماعه مینة او لا تسنه ثمان و عشرين  
و ثلثه و قاله الجاز من جمیع کتبه و قد و الیایه و شیخ طوسی جمله نقل نموده که او گفته که سماع اصحاب از او در سنه ثمان و عشرين و ثلثه بود  
و این تاریخ سماع با تاریخ وفات او که از شیخ نجاشی مذکور شده جمع نمیشود و خاتم المجدید بن زین الدین علی شامی العالمی در حواشی خلاصه آورده  
که آنچه مصنف از شیخ طوسی نقل نموده از او در سنه کتاب شیخ نجاشی بن جواد بن ادریس امام ادریس بن جواد بن ادریس که از جناب ساجده دم که  
بود که سماع ایشان از او در سنه اربع و خمیس و ثلثه ماه بود و بنا بر این دو نسخه تا ضمن بیان آن دو تاریخ بر طرف میشود احمد بن علی بن محمد بن  
جعفر بن عبدالله بن حسین بن علی بن ابی طالب العلوی العقیقی شیخ نجاشی گفته که در کتب معجم بود روایت حدیث از کوفیان نمود  
و حدیث آن حدیث بسیار کرده بود روایت بسیار و او را تصانیف است از آنکه آنچه بار رسیده کتاب معرفت است و کتاب فضل  
مؤمن و کتاب تاریخ الرجال و کتاب مناقب الرضی و المراتین محمد بن علی بن حمزه بن الحسن بن عمیده بن عباس بن ابی طالب شیخ  
نجاشی گفته که او گفته و عین است در حدیث و صحیح الاعصاد و از او بیان امام علی نقی و امام حسن عسکری و بعد از وفات امام حسن عسکری  
مادر حضرت صاحب الامر در خانه او بسربرد و از تصانیف است کتاب معانی الطالبین علی بن امام الهمام جعفر لصادق از او بیان  
در بزرگوار و برادر خود حضرت امام برادر زاده خود حضرت امام رضاه بوده و او را کتابت مشتمل بر ذکر آنچه از برادر روایت نمود شیخ ابو عمرو  
کشی روایت نموده آنچه گوای مید بر صحت عقیده او مآذیب آذینت بحضرت امام همام با آنچه علم حضرت بود و بقره نند بود و علامه حلی  
در کتاب خلاصه فرموده که حال او برتر است از آنکه بوسیله این دو صاف مین که در دور رساله نسب کاشفی مذکور است که علی عرضی که پیش از این  
عالمی بزرگ بوده و در کودکی از پدیده و از برادر خود امام موسی کلثوم علم آموخته و نسبت او بر نصرت و آن قریب است چرا میل از پدیده بود  
و در دنیا کشتی از علی بن جعفر منقول است که گفت یکی از اوقیان که بر امامت حضرت امام موسی گفت چنانکه نزد من آمد و گفت که برادر تو  
امام موسی آنچه شد گفتیم وفات یافت وفات او را کجا استی گفتیم اموال او منت شد و زمان او شومر کرد و با حکام امامت غلب  
آنکه بعد از او امامت مقبره بود گفت کیت بعد از او گفتیم سر او علی رضا گفت او را چه شد گفتیم وفات یافت گفت از کجا از امام موسی گفتیم  
امواله و انکم لیاثه و نطقا لتناطق بعبده گفت کیت ناطق بعد از او گفتیم او جعفر محمد جوادی نگاه ما من خطاب نمود گفت  
شرم میناید که با وجود کبر سن علوقه در فرزندی حضرت امام جعفر از پنجاه سن حق خورد سال سیکو که گفتیم کان من است که خوشیها که بشود  
نزد من آمده نگاه ریش سفید خود را بدست گرفت و سر بجانب آسمان برداشتم و گفتم مرا چه چاره است نگاه خدا تعالی خود رساله لایق است  
میدو این ریش سفید را لایق آن مینداز حسن بن موسی بن جعفر روایت نموده که گفت مدینه طیبه نزد ابی جعفر محمد جوادی است بود و علی  
جعفر نیز حاضر بود پس اعراب از من پرسید که این جوان کیست و انا ساره بحضرت امام محمد جوادی نمود و گفتم این وضعی رسول خدا است اعرابی گفت  
سی سال بعد الحال دوست سال پیش است که رسول خدا وفات یافته و این جوان نوزده است و این جوان نوزده است چگونه و چه حضرت  
رسول تو بدد و گفتم این وضعی بن موسی است علی وضعی بن جعفر موسی وضعی بن جعفر بن محمد جعفر وضعی محمد بن علی بن حسین بن علی  
و وضعی بن حسین وضعی بن علی بن ابی طالب وضعی بن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و در این اثنا فضا در احوال حضرت امام جوادی  
ناید پس علی بن جعفر از جای خود برخاست و با امام محمد جوادی گفت ایستید من اقل سنوری ده مراله مرافقه نماید تا زبرد دست نشسته پس از  
سخت شوم آنحضرت تجویز نمودند و چون خواستند که بر خیزد علی بن جعفر از جای خود برخاست و گفتش آنحضرت را پیش پای او نهاد و چون  
الحسینی از او لاویذ التارود و فضل و کرم مشهور روزگار است مدوح مدح شده و با آل سامان مخالفت نموده و ابو الفایز که در شاز

عبدالله بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام  
عبدالله بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام  
عبدالله بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام  
عبدالله بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام  
عبدالله بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام

عبدالله بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام

بعضه الدوله بوده از نسل ابو جعفر مذکور است

بعضه الدوله بوده از نسل ابو جعفر مذکور است

بعضه الدوله بوده از نسل ابو جعفر مذکور است

بعضه الدوله بوده از نسل ابو جعفر مذکور است سلیمان بن جعفر بن ابی اسمعيل محمد بن علی بن عبد الله بن جعفر الطایف الحکمی  
در خلاصه و غیره مذکور است که او از اولاد ایدان حضرت امام نصیحت و پدر او از اولاد ایدان حضرت امام جعفر صادق امام موسی کاظم بود و در  
تذکره شیخ ابو عماد کاشی روایت نموده که روزی حضرت امام موسی سلیمان بن جعفر گفت که یا سلیمان بن جعفر از نسل من است یا غیر  
است گفت آری گفت و در مرتبه نصیب از فرزند من حضرت میرزا موسی بن علی گفت آری گفت پس جعفر رحمت الله بر من است گفت آری گفت آنحضرت  
گفت لولائک الله علیها تفتت بهذابیع الکرهات و در باره الهامه اهل البیت صحیح میگوید فرزند ایشان ترغیبی میسرسانید است سید الاول  
الظاهر الاوجه حسین بن محمد بن ابی اسمعيل امام موسی کاظم بن امام جعفر الصادق الشریف ابو احمد کوفی پدر میرزا رضی میرزا علی بن ابی طالب  
ساعات عالیجات عراق از روی فضل استحقاق باو مقرر داشت و آخر خود از آن معاف داشته رجوع بسید رضی الیدین نمود و در روز  
و هفت سالگی در سال چهار صد هجری وفات یافت مرتضی بر او نماز کرده اند و در مشهد کربلا دفن نموده و میرزا رضی و دیگر ابا بر شتر در مشهد  
قصابین کوفه اند صاحب تاریخ مصر و قاهره گفته که کان الشریف ابو احمد عظیماً مطاعاً و کان هبینه اشده هبینه و غیره  
عند بقاء الدوله از فاع المنازله و لقبه بالظاهر الاوجه و قد کان المناقب کان استید الاجل الشریف الثانی فی ذی الجلال و الاموال  
الشریف المرتضی علم الهدی علی بن حسین بن موسی بن محمد بن ابی اسمعيل امام موسی کاظم شریف عراق و مجتهد علی الاطلاق و مرجع  
افاق بود و بنامیکه در معارج هدایت و در معارج ولایت علامات قد و در شرح صدرش مرتبه ظاهر کرده که از حد ولایت پناه خواهد بخش  
علم الهدی در رسیده صاحب ولایتی که مجاوران مدارس و صوامع نواته روزی از جوان احسان او میخورد و مسافران بر اهل سبیل نشسته تحقیق  
دار معانی بدقیق از خوشه چینی خرمن فضل او میزند طالبان راه ایمان سالکان مسالک اقیان در مدینه شرح و حکم عقل استفتح از وی یاد  
او میزنند و آینه مشکلات خود را بصیقل هدایت او میزنند و مدتی دید با بارت حج که امور اسلام و صنوبرتبه خلیفه و امام است لوی یاست  
دین و دنیا بر او فرشته و در خیر خیر یانی که مقام رکن ثانی است مراسم اسلام بجا آورده و در عرفات عرفان قدم صدق نهاده و در روضه صفاد  
مروت آورده و چون طایفه قافل در کشته طهارت نجایب القاب استغاب آن شریف عالمی بر او دیده بیکران طهات و اسباب اذبل  
الحمی و وصف و سخط القوی شرح و بسط در نیت و کذرا نیه حتی یبلغ الهدی محله و زمان پیش آنکه کلام را در ظل ابراک ادرک انعام  
غیورانه کشید حتی سیل کتاب اجله خاطر فخر و طبع قاصد خود را در سیر این بود و علی ایضاً عاجز بشمارد و فریاد لغت عیسای من بفرمانه نصیحا  
بر میآورد ساربانان جمال کعبه کجاست که بر دیم در بیابانش و وجه لقب او علم الهدی بود و حتی که شیخ اجل شهید در رساله اهل بیت  
و غیره ایدان نموده اند است که محمد بن حسین بن عبد الرحیم که در بغداد جاسی بود در سال چهار صد و هشت و بیست و چهار او مدتی کرد  
تا آنکه حضرت امیرالمؤمنین را در جواب دید که با او یکوید که با علم الهدی کبوی که بر تو دعای بخواند تا شفا یابی محمد مذکور گوید که از او پرسیدم که کیت  
علم الهدی فرزند علی بن حسین الموسوی نگاه رفته مشتمل بر التماس دعای اجابت نمود آنچه دست میرنوشت و در آنجا همان لقب بود که در جواب  
دیده بود درج نمود و چون آن نوشته بنظر میر رسید از روی هم نفس خود را لایق آن لقب شریف همیشه و در جواب وزیر نوشت که الله  
فی امری فان قبولی لهذا القاب شانه علی وزیر بر من رسانید که والله که من نوشته ام بجهت شما الا آنچه امیرالمؤمنین مراد آن امر کرد و بعد  
و بعد از آنکه وزیر برکت دعای میر مرتضی شایان صورت واقعه را بعد از خلفه جاسی عرض کرد و ابای میر مرتضی از آن لقب مذکور است  
قادر با میر مرتضی گفت که قبول کن ای میر مرتضی آنچه خود تو ترابان لقب ساخته و حکم شده که نشان اباحت نشان از اولاد القاب در داخل سازند  
و از آن زمان بآن لقب مشهور شد و در توصیف او با شامی بعضی از اعلام در ترجمه شهید نام آورده و گفته که التبت الاجل الاوجه  
الثمانینی ذی المجد بن المرتضی علم الهدی علی بن حسین الموسوی کان مولده سنه خمس و ثمانین و ثلثمائة و حاله فی  
الفضل و العلم اجل من ان یحیی و اشتهر من ان یذکر و خلف بعد فایه ثمانین الف مجلید من مقروآت و مصنیف  
و مصنفایه و محفوظایه و من الاملاء و الاولاد و ما یجاود عن الوصف صفت کتابا یقال له الثمانین  
و خلف من کل شیء ثمانین و عمر احدى ثمانون سنه فمات اجل ذلک سنه الثمانین شیخ نجاشی گفته که  
ابوالقاسم المرتضی حاز من العلوم ما لم یبداه فی احدى زمانه و سمع من الحديث فاکثر و کان متکلماً اديباً  
شاعر عظیم المیزان فی العلم و الدنيا و الدین و ما فی تاریخ خود گفته الشریف المرتضی ابوالقاسم علی بن حسین بن موسی  
الحکیمی الموسوی کان نقیب الطالبین و کان اماماً فی علم الکلام و الادب و الشعر و المرتضی صاحب عقل مدنی









تغییر

تغییر کشیده رئیس اهل خراسان و شمع شمشاد موسویان قاطع و ابر سامرین و قاطع از ناب تاجیان بود در ذکره دولتش ای طور است  
 که ابو جعفر علی بن جعفر موسوی مذکور را از روی تعظیم و قدر بسیار خراسان نوشته اند و سلطان سنجار و ابرار در خوانده بود و او سب شاعر و کمال  
 شعری خراسانست در تنبیه آنکه سلطان سنجار و ابرار در خوانده میگوید اگر چه بهترین خلق عالم را پدر باشد بزرگوار باشد برادر خوانده  
 سلطانش مکن و مولن سید میثابرو و صنیع و عتقار و چشم او در خراسان بسیار بوده است و بقایت سید کرم و بدتر و صاحب  
 ناموس بوده است و او سب مذکور در معروضه و ضایده بسیار دارد و از آنچه قصیده بلاغت آثار است که شمه از صافی سید عالیشان آن  
 باز نموده و در مضامیر مختصری عقب است از اقران خود بر آورده قصیده تمهید بهر است و دل عشق خدا همی کوشش من آید لفظ عشق خدا

<p>تمهید باشد و جانم ندید روی خلایق  من تو نیم بخار که عشق تو خوبی  منم که گشته ام از جور عاشقی زنده  قوی بقوت روی تست طالع کن  خجسته تاج معالی علی بن جعفر  همی که بهر شش بر زمانه استخوان  دو نایبند ز جو و تو در جلد و چون  رفیع رای تو بر من شهری دارد  بزم زم و عرفات و خط و کرم  باب دیده بقوت خوبی بود  باشگاه این بر وقت عقل  که هیچ خط و سبب است و حید  ز روی فضل یک چند لفظ من شود  بفضل و شرع چه در آن عقوبت  بجلم و عنو قفاخر بود که در قرن  چه بایه شعر که در مع منتظر گشته  چو ماه شایم کاند ز فراق بدست  چنین قصیده که آیات او بصفت  نوامخ از شعری زمانه یکبار  یشر زنده بود نام همسران بزرگ  در این قصیده اگر عذر جرم خودم  همیشه تا زنی فطرت و رویه صحت  سرور و رحمت و صفی جان آویز  این قصیده است  بیدینی ز زحمت تربیت که هزار  که دیده خاصیت جان عقوبت هزار  معاینه بتواند در دور دور ما را  چو بر جمالی کل لاله ابرویان  ند در با چون بدو صفی جان آویز</p>	<p>علاست نیست ایران عشق این  ز نام سنی و مجنون بر زون نیم  سبایه سز زلفت ز سایه طوقی  چو دین بقوت مجددین شمع  که علم جعفر صادق همی کنایه  همی که سببش بر زمانه است  دو جا که نذر علم تو بوقیوس  بتمتی که بمن سستی نذارونی  بعمره و حجر و مرده و صفای  میری زگر یا طاعت کی  بنیگامی ز بد و بیایکی تقوی  بسیه شغل و غریبت سبب  کرمی کند که چنین لفظ شریک  بکن من بقوت حال هر چه  بجلم و عنو تدرج همی کند  که هم را عید و سبب  چو همه اسیر محاتم جوشه سبب  همی بر آرد و مانی همی کند  که در هیچ تو شعری چنین کند نشا  بشعر حد تو زرد او حله و آدود  خدای عنو کند جرم آذرو مانی  بجز عدوی تو قراین مبادود  همیشه با عدویت بر آتش  لب تو طغنه زنده که هر بد جانشانرا  بجان تو که پرستیدن تو جان  ز بس که در دل تو که هر چه شمشاد  قوی که در راه قراره دین است  اگر صنایع باران بر جزای  مگر بهار هم مان مجددین آمد</p>	<p>همه طاعت دنیا بخار من دارد  علاست از این عشق بر عین  از این قبل که عسل از لاله است  اجل رئیس خراسان شمع موسویان  کلام او بدل بند نامه لقمان  وفاق او دل جان را حلال کرده  از آن قبل که تو در شست مصلحت  بذات آید و تو حید او حرمت  سوره سوره توره و وسط سطر  بقرت مو عمران و سجده داود  بدولت تو که جان را زهر او جانا  اگر خلاف ترا من حلال است  تو مفتی همه شرعی سید همه عرب  نمود با من که خود جانی کرم  تو عنو کن من کی بیفای تو  تو ای آنکه بزرگان را پیش کن  بصد قصیده ترا خوانده ام حلال  چو خوی بطافت همی نذر طغنه  قلم بنام من اندر کش که نام ترا  چو پادشاه که برمان روزگار توئی  درش بخوانی بر خاک عشی و حلال  هر آنکسی که بخواند ترا بقای ابد  و ایضا از جمله قصاید غنیه او  رخ تو تیره کند آفتاب با ناز  بکیش عشق بر شورش جانانرا  بذره جای نمانده است عهد ترا  جمال صورت تو مکن آن نزد ترا  یکی نظاره کن امروز باغ وستانرا  که کرد کار بیار است هر دور ترا</p>	<p>عجب مدار که سوفاست چون توان  علاست از این جن جن بر میلی  ندای عز و جل در عسل نهاد و شفا  که دست تاش فرعون ظلم را سوس  حدیث او حد عهد نامه که  خلاف او دل و دین با هم شد جور  فرصت گشت بر امت مودت قرنی  بحق کعبه و آنکس که کرد کعبه بنا  بآیه آیه انجیل و حرف حرف  با خصاص محمد سبب کی عیسی  بنیمت تو که تن بر زهر اوست غذا  حلال است همه در جرم کعبه ز  بده جواب سوال من اندر این قوی  طریق عنو هر چه است شد در این معنی  ز خون دیده رخ من طلا شده طلا  بغض تو که بزرگان چنین کنندگی  چنان کن که عجل کردم اندر این معنی  بر آب کوشه و خاک بشت و باد بر  همی بچرخ رسا غم شعر چون شعر  بروز کار تو باشی بذر شعر اولی  بر آسمان سد حنث اخطام عشی  کست به بدترین جان او بر کعبه  ببوسه ز لببت بخت کنم دل  بخاصیت لب تو جان فرو کن در کن  اگر نگاه کنی در دل من لب تو  منم که چهره تو آفتاب بردل من  نه در صبا چون کوی سبب بر کرد  بشرط تنبیه از شاخ گلستان</p>
--	---	---	--

همی زنده نوامیزبان در حاکمان  
 حسد بر نه عراق و عرب خراسان  
 چو پادشاهی و پیغمبری سلیمان  
 شرف بقدر تو آفاق او ارکان  
 ز چهار بار محلق چهار سندان  
 بزخم نعل که تک نه بین سندان  
 مگر مغزی و مسود و سعد سلمان  
 ز اهل بیت خواندی سول سلمان  
 روش بگام تو باد این سپهر کرده  
 حریف موفق شراب مروت  
 چه کس مطلق نیست از راز کیتی  
 اگر کل برفت و شقایق نیامد  
 ولی انعم صدر اسرار عالم  
 بدو تازه گشته رسوم اوایل  
 تو مستوعی و جز تو در فضل تابع  
 بایمان هستن بر بزم کعبه  
 ز من بنده کفران نعمت نباید  
 ولیکن جو در حق من باز اکنون  
 بزدی ز نعمت بزدوم ز نعمت  
 سخن بسوزش بندگی سیر  
 بشادی سستی بر آشنای خود

اجل رضی سلاطین که چنان کرده  
 امیر و سید عالم علی که سرم و جان  
 بغز و مرتبه چون امینی و ایمان  
 اگر عبادت فرمان تو بنطق  
 اگر نه سکر او صرخ چارمین سده  
 مرزبان شاکفته تو خور کرده  
 مر از عدل احسان سان که در  
 همیشه تا که بحر بزیاده بر نقصان  
 و ایضا این صیغه است  
 شماره لطیف است هر روزه لایق  
 چه زاهد چه مفید چه مصلح و فایق  
 می لعل و آتش کلت و شقایق  
 امیر ممالک کزین جنس لایق  
 و ز او زنده مانده علوم و خلاق  
 تو سبوتی و جز تو دور وجودت  
 برت المغارب برت المشرق  
 که از بعد زردان تو بودیم رازق  
 چنان نیستی چونکه نام سابق  
 چه برکت بود در میان تو یار  
 چنین دان حقیقت بی یار  
 خدایت بجهان من شرعنا

خدای عزوجل اعتقاد سلطان  
 نه را باره مجمل کرده جان جانان  
 که عدل و سبب است اینی و ایمان  
 خوشکان همه فرمان بر نه پنا  
 چنین چگونه کشد آفتاب با ناز  
 زبان تابنده را با شای نجاران  
 فرضیه کرده خداوند فضل چنان  
 بغز دولت توره مباد نقصان  
 در این برف و سراسر خیزش  
 یکی با ده صاف چون رو عذار  
 بیار آن شرابی ساقی و لعل  
 ز نطق از فرودمانه بیل منگ  
 فراینده اندر محال معال  
 آیا آفتاب که مرعشت است  
 اگر چون تو مخدوم و مخدوم با  
 که معج تو کویم بید او نهان  
 بدح تو دارم عمیث خلق  
 تو فنن چه تشریف بمر  
 نه یعنی که تا بر نیسان نیار  
 همی تا سپهر است بروی گوی

در بیس و صد فرسای که اصحابت  
 خدای بهتری و قهری مراد داد  
 علو ز قد تو افلاک را و آسمان  
 عجب ز اسب تو دارم که چون تو اندا  
 چو ابر برده رخسار آفتاب کند  
 ببح تو شعر ارهقت خشمی  
 اگر و رای مودت و سیلی بود  
 طرب برو تو باد ای جان خشم  
 شراب مروق رفیق موافق  
 بر این ابرگر بنده چون خشم  
 چو رخسار معشوق چون خشم  
 چو بیل بدح خداوند ناطق  
 کشاینده اندر مکارم و قایق  
 نجوم ثواب طباب سرور  
 اگر چون تو جوید که باشد منق  
 سپاس تو جویم مخلوق خالق  
 ز غیر تو دارم کسته حلاق  
 با کرام فایض با نعام و نیش  
 معطر مکر و دستم حدایق  
 همی تا زمین است بروی خلاق

و ما ههنا لا حلاله الا حلاله و ما ههنا لا حلاله الا حلاله

نهال قامت طبری مثال او در کتاب جویدارانه تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی افراشه و نیز اقبال فرخنده فال و اختر اهل ضلالت  
 در بسوط و بال و حسیض ذوال انداخته وجود شریف آن مخرد و دمان موسوی شبیه سامران عدوی و ناصبیا ان امیر احاسمی قوی  
 دعوی تا بیان طریق سویی بر تقویر اید بیضا موسوی بود ابو حسن با خرنزی با آنهمه حید و غضب و کینه و زری و اوراد کتاب  
 القصر مذکور ساخته و خراتی لطیف در مداحی او پرداخته و گفته هو مثال العترة الموسوية المیعن منها في الطریقة النبویة  
 اذا علوی لم یکن مثله في کرم المناصب و شرف المناصب و زنده القدر نعیما و ملکا کبیرا و خیرا و جیرا و غنلا  
 کثیرا کما قلت في القصید التي اوردت بعضا منها شعر انا اذا الصفا فاشتره بقلیبتی و عرضت فی  
 اوجب للقوم هتم الشرب علی شرط من صلبک الطاشتی ضیدا فالان في الغریب سنا من حلوها منغلی  
 ولولئلا لندمکان النبی لا صبح و تمام کلام النبی ولولئلا لندمکان النبی لا صبح و تمام کلام النبی  
 و اهلته له من ناهل و توجب و حکمته من ازوال اترال و خلع علی منجاه و مال لخرجت من شرط الکتاب و  
 استهدف من السور القابله العترة اذا الود بینه و الیه و معولان باب الصنعة علیه و انا الخلق قدامه استهلا  
 و کانه منتخ من خدم و انا الکاف لم له عن منایع فیما انا المحل فله لا یسلم من الزلزل من عقبه و انا الیاب فذلک علی  
 ارسلنا و القابرة فقد شرف له رفیقا الحضرة و عیبه بها الحنا و هذا مکان عز من کلامه و در ذین حصلا بلوچ  
 علیها من سیمای النبوة و تخط الیه اسم المروة و انشره یفسر مکر و ستمسک و سنبین و ادر بعمارة شعر  
 و جوتک جننا و الرجا و سبکة و حبیبک ما لوان محبب احبا و الله ما یبقی عن الخیر نعمته



مگر قلع شیر مرد که بشناوری خود را و چند کس را پیرون تو انداخته و در آن مجال حق اند که در این بیاد سبکی از ما نکند بفرمان خود  
سلام علی که هم در حقه اشد برکات و آن اندازه مدد نبی باشد نه اندازه فکر دنیوی که مردمان برای او غره خود می شناسد و ای انگس که ترشست  
عمارت ترا چنان طرز به حسابست نماقده فاقه فرغ نعل فرشته مکر او را که شش از اندیشه کفر و کافور اولی است زانده شش مال ملک  
کارت نزد یک شده در احوال خود را و مگر را که می کن چنان کونی تا خود هست تا چشم بر سم زده گذشته اگر چه ذکر مرگ تلخ است اما چنگل چون  
این تلخ واقع است و بتیاض و تباهی از سر بار می شود هم او را یاد کردن کرد و دل با یاد شود و بکار سازی آن مشغول شود اولی اینکه بجا  
رفت و در خوابی مگر این بخورده بیانی و با نیند خطاها که کرده ام شخصی معین با من جو اهم انتخاب عام است بجهت بی اوم و این با است  
بسیار بشتر نوشته شده و هر کس از فرزندان بی اوم حساب خود را از اخبار بر دورد و صرف وقت بر مقدار عمر خود اندازد و بپند آید  
که در آنجا کرده ام اصحابی عمر است بحسب الاثر و او داند که مرگ فردا پس فرزند در حساب است **قَالَ جَاءَهُ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْذِنُ**  
**سَاعَةً وَلَا يَسْتَسْتَفِئُونَ** زیرا که باشد و بنامی کار بر احوط بند اگر جزم داند که فردا بخوابد مرد و مرد و چه خواهد کرد و مرد و زمان کار کند  
شاید فردا آن فردا باشد **لَيْسَ مَا دَانَ نَفْسَهُ وَعَمَّا لِبَعْدَ الْمَوْتِ وَالْعَاجِزِ مِنَ اتِّبَاعِ نَفْسِهِ هُوَ أَهْلًا وَتَمَقُّ عَلَى اللَّهِ الْأَمَانَةَ**  
و زیاده که بخمال خود مغرور و کذا و کذا است در مصیبت نکشاید که ترش عقاب بر مصیبت امر است اصلی که ظاهر حال است  
و خود و جو را احتمال است که چون آن نیز گاه و بی گاه می استغما <sup>بطلب</sup> بخوبی خواهی که ذکر آن احتمال کند چنانکه ظاهر حال کسی که ما در  
کریده باشد موست اگر چه گاه و بی گاه می نماید این زمانه تر به فردا آن است که شخصی لیر دست در دهن می رسد و خدا را خوش خود است  
که امروز را چنانچه است بدانند و السلام علی من اتبع الهدی **استیتم** تاج الدین الاوی سیند فاضل بزرگوار عالی همت صاحب  
اقدار بود و در وقتی که سلطان محمد خنده از نذیب ایل سنت بند بقیه حق اهل بیت تعالی نمود سیند مشارالیه را بخدمت خود  
و از مقرران مجلس نشست و ایند سیند که در آن واقعه آثار تعصب بسیار ظهور رسانید و جمعی کثیر از امر او در رای آن دولت را که سنی است  
بودند در مجال فریب ایشان رنجانید تا آنکه بعد از وفات سلطان مغروریه مشارالیه بجهت موافقت با مخالفان دولت قصد حاکم  
و بدین شهادت رسانیدند **استیتم** محسن بن استیتم ضی الدین محمد بن ایزد مجاهدین علی بن استیتم ضی الدین محمد بن پادشاه  
الرضوی القمی سیند فاضل عالمی قدر بود و والد بزرگوار او در زمان سلطان حسین میرزا از قم بمشهد مقدس رضوی تعالی نمود و او را با  
علوم دین و ترویج مذاهب ابا علی طهرین اشتغال می نمود و شیخ محمد بن ابراهیم که بجهت او رسیده و با او طریقه معاشرت ورزیده و بعضی از  
تصانیف شریفه خود را بنام آن سیند بزرگوار فرین ساخته و در ایام مجاورت مشهد مقدس بن حاکمیت او با علما محققین مشایخ  
برده و الحال از اولاد ایشان سید متقی عامل انسان کامل صاحب طهارت علی ثمره حقیقه فذکی امیر محمد خضر است که از غایت شرف  
ذات و نفاست که هر مستغنی از مدح این فرقه حضرت فوق **لَا يَحِثُّ الزَّادُ إِلَّا مِنَ النَّهْيِ وَلَا يَنْتَفِعُ الْخَلَاءُ إِلَّا ذَوِي الْفَضِيلِ**  
نگرده بر رضای حق و متقی علم نه چشم سوی غزال و نه گوش سوی غزل **من الله تعالی علینا بطول قبانه و رزقی مرة اخرى شرف لقائه محمد**  
بن علی العلوی المرعشی سماعی در کتاب انساب گفته که او سید بزرگ فاضل سبزه بود و بجانب حجاز و عراق و خراسان و ماوراء النهر و هند  
و خورستان سفر کرده بود و بصیحت بسیاری از ائمه حدیث رسیده و میان او و پدر من قواعد دستی محکم بود و در بستان متولد شده و در  
نشو و نمایان در آخر عمر ساری ماند از وطن ساخت بن حاکمیت که در استماع حدیث در بغداد از ابو یوسف عبد السلام بن محمد بن یونس  
قرظی بن اوزم و در کوفه از محمد بن محمد بن حنفی و در جرجان از ابو القاسم محمد بن سعدة الاممیلی و در صیوان از ابو علی برکات بن علی  
بن اسحق و در نهاوند از ابو عبد الله حسین بن نصر مرزوقی و در بصره از ابو عمرو محمد بن احمد بن عمرو لیسانندی و سیند مذکور صاحب  
فضل و تیر بود اما در شیع عالی و بان معروف بود و من اول در وقت خورد سالی او را در مدو دیدم و بعد از آن ساری بخدمت او رسیدم  
و بعضی از احادیث از او نوشتم و شنیدم و لاوت او در مغروریه قسطنطنیه و استین و اربعماء بود و در بستان و وفات او در رمضان سنه  
و طین و حمشاه بود **استیتم** کامل المیزان الدین نور الله بن محمد شاه محسنی المرعشی الشوشری رافع را بایت مذموب اشاعر  
خالص صفات ذمیده بشری تخلق با جلاق حمیده بنی الوری متاد بکواب رضیه الله بهی مرجع آستان خراسان قمر بر آسمان قما مفضل نشا  
وین بر سلطنت دنیا مستکف زاویه فقر قرنی متولی آستان دین اناس من بشری جامع علوم دینی و سبج معارف یعنی مرجع  
و فضلا محققا و صلی بود و صورت سب شریف و شجره پرفرزه عیفت شجره مشرکه هدایت و شجره فضل و در بیت بر اینو است

در اینجاست  
بسیار در اینجاست  
بسیار در اینجاست

در اینجاست

در اینجاست



معنی آن آید بقاضی محمد کاشی که صدر انبیا شاه کامکار بود گفتند که سید نورانیه جاری را بهانه ساخته و بواسطه که او را با سلاطین  
 مشغول بوده اند استقبال حضرت پادشاه و زمین بوسی نگاه قیام نموده آنقاضی جای که بشارت قات و شربت طبع و خوشبخت  
 خلق مشهور و طینت بقاوت قلب و استعمال مکر و لواط دم نسبت بهیچ آن محمول و مظلوم بود که او ای آفتاب از اسمیع قبول شنید و بی حیا  
 اشاره علیه قاهره در مقام خوانده و صادره آن سلاله فیه ظاهره کردید اتفاقا پادشاه دین نپاه در ایامیکه بشوستر تزلزل اجلال اشید حکم  
 فرموده بودند که مردم آنجا در بامی خانه خود را شب بنده و هر شب باد و سه کس از خواص و مقرران آنجا بنامی مردم آنجا میسر نمودند و سخن  
 مذمبب ایشان میفرمودند و از هر کس که حقیقت مذمبب او را میسیدند جای آنکه گوید مذمبب شیعه دارم می گفت مذمبب سید نورانیه  
 بنا بر این حضرت پادشاه در تحقیق حال او شده بعضی از امرای پادشاه عالیجاه که بخدمت آنسید ولایت نپاه رسیده بودند عرض و صاف  
 کمال شرح بیماری و اختلال احوال ایشان نمود و معارف آن علم جامه اطلاع صادر شد که او را در محله نشاندند بجهت آیین حاضر کردند و چون  
 بر کجای حال سعادت قرین و مساعی او در ترویج مذمبب حق الهی ظاهرین اطلاع میباشند مشمول عواطف بیدریغ ساخته و ضیاع قطع  
 او را بستند و قدیم صاف و مسامحه داشتند و آخر در همان ایام موجب کلام وحی نظام که محقق بنوع عبدالمطلب ما عاذا بالله  
 الا وقد خرب و ما عاذا انما کلبه الا وقد خرب فانهم خانه خراب که چون سکت بدستی قناعت کرده بودند و با  
 کزیده خاندان عبدالمطلب انظار عدوت می نمودند باینکه اتمام و آتش غضب پادشاهی کمال مکان بود و جان پدید باینکه و وزخ سپرد  
 و سیدم الذین ظلموا ای منقلب یقلبون و از جمله مصیقات ایشان که متداول مشهور شده کتاب صعب باب سطرلاب است که مطرح  
 ستان بر دیار و مطلع انوار استبصار حکمای روزگار کشته شعر عشاق بر کجایم کلک آن نگار باینکه بروی زمره کو بر نشان کنند  
 هر کس گرفت حرفی از آنجا یادگار تقوی جان و عز دل تا توان کشند دیگر شرح زیج جدید که مصدر غریب آثار کوناگون و نظریات صانع  
 کن فیکونست دیگر کتاب علم طب که در معالجات آن موافقت آب هوای ولایت خورستان ارعایت فرموده دیگر رساله و تفسیر  
 کریمه و اذ قلنا لیس الا یکما یسجدوا الادم فسجدوا الا ابلیس ابی و انشکر و کان من الکافرین که از اباناس کلان  
 اعیان آید باینکه و در آنجا بسیاری از حقایق و دقائق ریح فرموده و فوات و باختلاف فرشته چون محل اعداد بنویسند  
 متعرض آن بخش شده و الله العالم استید از اسم الموسوی المشمشی شیده علم و سیادت از جبین همیشه لامع و آثار فضل و سعادت  
 ماصیه متینش لایح و عقنون جوانی بعزم تحصیل دینی و معارف یعنی از خورستان که دارالملک سلاطین موسویه مستعینه بود بیرون آمد  
 با سزا آمد رفت و از آنجا بهرات آمد از اهل مجلس سلطان حسین میرزا و از زمره مصاحبان علیشیر بود روایت که در ایامیکه سید قاسم نور  
 بهرات رفت روزی سید بر اسم ندکور در مجلسی که از کار بنشسته بود که سید قاسم درآمد و خواست که بر سید بر اسم تقدیم نماید دست سید  
 قاسم از رفقه نگاه داشت گفت سبب راده تقدیم تو بر من چیست اگر سبب است در ما بر دو شکل فیهت و اگر باعث دعوی است  
 بدو تو دعوی حمد است که در دید من دعوی خدای فرموده اگر قضیت است بگو تا بشنوم سید قاسم تحمل شده بطرفی دیگر نشست و بنامی  
 سید بر اسم بر آست که یکی از پدران او که سید علی نام داشت در ایام حکومت خود بدعوی خدای قسم شده بود و دعوی حمد و ست  
 نور بخش خود مشهور است سید علی الواعظ الهی از فضلای خراسان و صنایع آید بار بود و در شیوه و عطف و خطابت ممتاز از آن بود  
 و چون میل خوشنوی منظر اها از حاشا خبر بر فرزند ما عطف و صغیر نگیر بستان ملافت ز دای از کار از هر اردو حاسان غریبه کاشفات  
 شکفته و بر چرخ فرزند طلیسان نیلی عزامت کردی و در دو دیوار بحقیقت زنده ای بی باقیه چون لفظ خوش تو کو بر نشان کرد در رطبه  
 بگویش از جن ندان کردد از زلف حروف معنی عازم تو چون چهره آفتاب تابان کردد مشهور است که سلاطین زمین را  
 در نشانی و نامگاه در ابتدا بی دولت خود خواست که در خطبه نام میاوی حضرت امه علیهم السلام و هشتمین آیه که در کتاب این حضرت  
 میسید علی را که شیخ امامی مذمبب بود مقرر ساخت که خطبه بخواند و سوجو زبان عوام بهرات بترتبه رسید که میرزا از زمره کشیده از اوضاع  
 کردند حضرت میر کاشی کفین شهر حضور صادر مدح امه اهل بیت علیه السلام سعادت میفرمودند و از جمله آن جمله است که انتخاب آن  
 مذکور میشود حضرت فاضل خان علم جان دوش محض کرده عذرت را بنور خود منور کرده اند شده سینه فکر در کجای حضرت آسمان  
 دیدن نقش که از حضرت منظر کرده اند چون زودت بدرد زان شد نفس سبجو رفت تا یکجا نتر کرده چشم عقل دای و علم نحای  
 دلگمانه زانکه عقل و هم آنجا سر کرده شیدت کاندن حضرت سید در محله ای که در آنجا غایت خیر بود گفت با مدح



یک عالم هر قدر از زیر شمشیر کرده اند  
والدش بی دست زهرش ز او کرده اند  
که بنده آنکه این زهرش را در کرده اند  
خلق عالم چون بر او زهرش را در کرده اند  
ظالمند آنکه این زهرش را در کرده اند  
بدر زان ایجا در شورش او خبر کرده اند  
نیمه در شست بوطالب که حیدر کرده اند  
فرق تقطیر از سها تا بر او کرده اند  
نا سزا قومی که این ای کفر کرده اند  
از بهواترک نص و قول هم کرده اند  
بر خلاف نص تقدیم شوخ کرده اند  
که برای شهر علم مصطفی فر کرده اند  
قول جمعی پدیدان را مخیر کرده اند  
ترک کرده و منکسر افعال ستر کرده اند  
انچه رو با نان بکوشش غلط کرده اند  
برو لاجید و شستیر و شتر کرده اند  
چون ولایت با تقیه خود و بکر کرده اند  
در پدر نظمن بجای ز مادر کرده اند  
یا که نیای عالم از ایمان منسب کرده اند  
قاضیان عالم محقق محضر کرده اند  
از برای آن جاه و سیسم باز کرده اند  
عیش صاف مؤمنان را منسب کرده اند  
روی عالم را گزین شیوه مکر کرده اند  
در خبر انچه از خروج او مقدر کرده اند  
زانکه خصمان بر دور او و مخیر کرده اند  
زافسکان انهم که جابر با شکر کرده اند  
سعی اگر اهدای من پوسته در کرده اند

کیست بر که آنکه او که چون گنج نماند  
بست شی تا با یار و در کرده اند  
ذوق کرده اند حرام نگاه کرده اند  
بست این صورت حال و در کرده اند  
گفت سح سید عالم محمد کر از اول  
نوز در شست صنعی تا بعبه طلب  
شد نبوت تمام بر خمار و بعد از  
دین حق نیست سینه آنکه کرده اند  
عکس قول ایرد و میراث شسته  
ای عجب زان قوم که تنه کنده اند  
خود نبود او یار و ربا کجا چون  
بولعب و میکه نگریشوند افضل  
وز نه هر چار از او نهی بن می  
شسوار و در دنیا را نشاند و در  
حسب تو نبود مگر با نیکی آنزل  
عظم خاندان زانچه آن فر کرده اند  
کی بود هر تو با جان از تنی کا نزل  
شکر کا ندر سال درویشی اسلام است  
ریم و خون با وضیعت مگر کاین  
یا زده مصوم را دانه امام از شاه  
کا فرم که خود مسلمانند و چون تفریق  
حکم بر نفس کلام و قول پذیرند  
از نهاد دشمنان بن بکس کرده اند  
شاه من بیرون عالم از دشمنان گنج  
مکن نسیم شایع پروردی کجاست نسیم  
عین و لام و یا بود نام که گشته اند  
مایام در چار سو هر دو عالم حیات

رهنما کردن عقل او متضر کرده اند  
باوه تا زنده آنکه عقل او نگاه کرده اند  
مر که هم عدل ایشان شکر کرده اند  
انچه الایکه در محبت مقرر کرده اند  
شاه نه قلم و میر سبقت که شو کرده اند  
پس بفرمان خدا آزاد و مکر کرده اند  
مر قصبی با ولد او تا یوم شکر کرده اند  
کا ندرین کور و بجا که راه خیر کرده اند  
برده او لادش برای قوت مصطفی کرده اند  
بعد از آن اندر سینه ای مکر کرده اند  
کش وصی و هم خلیفه هم برادر کرده اند  
ز انچه کاشان روایت می کرده اند  
با پیچ سپه با دهم مقرر کرده اند  
چند کا موده کی خیرا مستدر کرده اند  
هزل نمون ز نشی باید که کا فر کرده اند  
کز ولایت درع خیرم در ز کرده اند  
خاک و باب جرت و مخیر کرده اند  
شیعه خود را ز ایمان سبب آنکه کرده اند  
از پی سجاج و از بهر مقرر کرده اند  
لشکر اسلام و دلم کا فرم کرده اند  
کز نصب تن کدین مگر جعفر کرده اند  
جمع کرده اند هر انچه حدیث کرده اند  
محو سازد حکما کز رای ستر کرده اند  
دو ستانست با جواد هفت مقرر کرده اند  
چونکه خاک در کشتن رواج هر کرده اند  
کر مر که گویم که نام شاه صفد کرده اند  
باب اجداد هم در این باب از خبر کرده اند

گفت جبرئیل که او هست انچه از علم  
چون تو اندید آنکه در هم زدند و ستر کرده اند  
باز کفشت شمس حق حسیست آنکه کوبین کون  
از سب تقدیر بد کردن خدا ب از عدل  
نوز یکس از فرید اول بخند بر الف عام  
نیمه در شست جمله شسته تا مصطفی  
زویا تا مصطفی ز اولیا تا مصطفی  
سبقت هم عدل بر مصطفی کون غلط  
و آنکه میگوید نا کرده خلیفه نقل کرد  
بر وفاق ای تا خیر صفت مکر کرده اند  
کی تواند بود کس را علم فضل و قدر او  
کفر و جبن آخر همین باشد که بر نفس و خبر  
حکم بعد از پلان اشتراک آن خیر  
که در صبر و ضعف اسلام از نسلی از تو  
کی تواند گشت استس که آن خما که جان  
مومنان را از سپاه و سبب خندان گشت  
منصفت با عارفان که بر اصلی شناس  
کرده گیتی را خوار بر با فراق و خدیتن  
بر سوا کلم در ولایتش بر کوا بی ملک  
کینه کفر و جهالت فاش شده تقوی  
وقت آن بد که حدیثی هر که کرده اند  
پاک سازد از فراق و کفر و ظلم و جور و فسق  
و عدو آمد هم سلامت شتر موجود شد  
کن عزیز ایمان مومن از زود تیغ خود  
نیستم شایان تیغ ترا که مستقیم خاک پای  
دست و جل مشهور بودم از آن پاک  
استید بحسب امیر ایل اله

عبدتة محسنی الی شتی الشیراز بصفت اصالت و فور جلال و نباهت شان و قد مود و دمان موصوف معروف بود و نور تقوی و دینداری  
و خایت و بایت و پر میر کاری از اکثر علمای عالم و سادات بنی آدم ممتاز و مستثنی غیر ذریبان کوه بر فاش مفسر حقایق صفا ساز و بیان بلاغت  
فانش متین و قایق کتب سماطی باطن مجتهد میانش منظر آثار ولایت و شاد و خاطر فرخنده ما شرش جسطه لایت و ارشاد بی شاید مدح کشته بر  
مهر شریف پرورد علم افشا و تفسیر و تالیف بنیاد و نظیر زده است و در زمان سلطان ابوسعید زدار لک شیراز که وطن اصلی آنجناب است  
شریف آورده رایت اقامت از پشت هفتد یکم تبدر در عهد علیای که هر شاه و آقا از بوطه و نصیحت خلاق میر و خت و در راه رسید اول  
بر بیان میلاد با اسعاد حضرت رسالت و تربیت نموده طوائف انام را مخلوط و بهره و در حیات از مؤلفات کشید ستوده صفای افادت  
از درج در که محبت بر میر سینه خیر باشد و رساله فرات برات در میان با فضل اقطار جهان مشهور است و صحت بر او و بلا عادت  
آن نسخ بر سنده و افواه خلاق آنکه نه حال میر سید امیل الدین از جهان مجتهدین بریاض بهشت برین در عهد هم رسید الاول سینه ثلث